



رهائی

سال دوم شماره ۷۲
پنجشنبه ۲ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰
شماره ۳۰ ریهال

در این شماره:

• نمونه‌های دیگر از ورزشکستگی رژیم
و مقاومت توده‌های زحمتکش

• لیبرالها و "لیبرالها"

مروری بر مفاهیم

• فدائیان اسلام - قسمت آخر

بیان یک داستان ناقص

• روی دیگر دموکراسی بورژوازی

• گزارشی از وضع آوارگان جنگ در اصفهان

• در حاشیه رویدادها

... و

نمونه‌ای دیگر از ورشکستگی رژیم و مقاومت توده‌های زحمتکش

بهررو، صبح‌جمعه زحمتکشان مقیم شهرک که پیش از چند روز از رفتن اسکان داده بود، با متوقف کردن ماشینها و توضیح جنایات پاسداران دست به افشاگری زدند و سپس در جاشیهی جاده یا شعارهایی مثل "متحد، متحد، علیه برمایه‌دار"، "مرگ بر پاسدار، مرگ بر خاکی نخست وزیر ارتعاعی"، "مرگ بر بهشتی"، "مرگ بر خمینی"، به تظاهرات پرداختند. مردم شنبه صبح هم در مقابل مقر سپاه پاسداران کرج اجتماع کرده و خواستار آزادی دستگیرشدگان شدند، ولی سپاه پاسداران بیش از ۱۰ نفر دیگر را نیز دستگیر کرد.

رژیم جمهوری اسلامی نیز چه خوب ثابت کردک واقعا "خلف راستین رژیم شاهنشاهی است و در سر- کوب زحمتکشان دست‌کمی از آن ندارد که هیچ، از آن پیشی هم میگیرد. رژیم سرمایه‌داری پس از حمله و تخریب خانه‌های "خاک سفید" چندی قبل و "شهرک - طالقانی" اینک، یکبار دیگر این سخن انگلیس - که "نظام سرمایه‌داری مایل به حل مسئلهی مسکن نیست" را به خوبی به اثبات رسانید.

تا کمان جمهوری اسلامی گمان میبرد که بدون از بین رفتن تضاد بین شهر و روستا، بدون داشتن یک سیاست صحیح برای ایجاد کار در شهرستانهای کوچکتر و در نتیجه تامین زندگی مردم ... صرفا با توسل به احساسات مذهبی و با تبلیغ نیاز به گاشتن زمینها و نیاز به "خودکفایی" میتواند از مهاجرت توده‌ها به شهرهای بزرگ در جستجوی کار و حداقلا معیشت لازم برای زندگی، جلوگیری کنند. یک نگاه کوتاه به کارنامهی رژیم در دو سال گذشته و بررسی ادعاهای ریز و درشت آن در رابطه با تامین مسکن برای "مستضعفین"، ایجاد بنیادهای گوناگون مسکن، خانه‌سازی والی‌آخر، برنامه‌های رنگارنگ تلویزیون که با هایهوی فراوان خیراز ساختمان تعدادی (کمتر از انگشتان دست) خانه در فلان شهر چند صد هزار نفری میدهند، همگی نشاندهنده این امر هستند که هیئت حاکمه در عمل قدمی واقعی برای ایجاد مسکن برای همه برداشته است. تنها مسئله‌ای که گاهی بنان اشاره میشود حاتم بخشی‌هایی است که رژیم در مورد انتقال بعضی از خانواده‌ها (آنهم در بسیار موارد خانواده‌های نورچشمی) به ساختمانهای خالی انجام داده است. و تازه این عوامت فریبی رژیم نیز بی‌دفاعات زمانیکه توده‌های زحمتکش خود مستقلا به اشغال خانه‌های خالی میبادرت کرده و با سرکوب وحشیانهی پاسداران سرمایه‌خواه شده‌اند، افشا شده است. سیاست بنیاد مسکن را هم در گذشته در صفحات رهاگی (خبر و ساهی، سند مربوط به بنیاد مسکن اصفهان) و سایر نشریات انقلابی به کرات افشا شده است. بنا بر این رژیم یکبار دیگر ورشکستگی کا مثل سیاسی و چهره‌ی کا ملا "ضدانقلابی خود را در مقابل با زحمتکشان به نمایش گذارده است، و نشان داده که

پنج شنبه گذشته، یکبار دیگر رژیم جمهوری اسلامی به خانه‌هایی که زحمتکشان بدست خود برای سکونت خود بنا کرده بودند حمله کرد و آنها را با خاک یکسان کرد. ساکنین "شهرک طالقانی" - بین‌گرمدره و کلاک در جاشیهی جادهی تهران - کرج ساعت ۱۱ اینچ- شنبه شب با صدای بولدوزرها و چکمه‌های چند صد پاسدار و ارتشی از خواب پریدند. آنها آمده بودند که بنه تقلید از سلف خویش خانه‌های زحمتکشان را بر سرشان ویران کنند. پاسدارها و سربازان کسانی را که در خانه‌ها بودند به بیرون می‌خواندند و کسانی را که مقاومت میکردند به ضرب قنداق تفنگ و مشت و لگد بزور از خانه بیرون میکشیدند. رگبار تیرهای هوایی مرتبا "شلیک میشد. با دستور حملهی پاسداران، بولدوزرها بحرکت در آمدند و دیوارهای سست بنیاد را ویران کردند. در این عملیات که تا ساعت ۵ صبح ادامه یافت، ده‌ها نفر زخمی شدند و نزدیک به ۱۴۰ نفر از ساکنین شهرک نیز توسط پاسداران دستگیر شدند.

روزنامهی انقلاب اسلامی روز شنبه به گزارش "بیطرفانهی" واقعه پرداخت است. روزنامه جمهوری اسلامی روز یکشنبه، و بدنبال آن سایر مسئولین، با کمال وقاحت و بیشرمی ادعای کردند که اینها تعدادی بنا زوب فروش ۱۱ و دلال غیره بودند. ولی از آنجا که دروغ و گمراهی حقه است! از طرف دیگر ادعا کردند که آنها در تهران پارس و نقاط دیگر پیشینها دزمین و مصالح ساختمانی مجانی شده بود. آیا به بنا زوب فروشها زمین و مصالح ساختمانی مجانی میدهند؟

نبوی، "وزیر مشاور مکتبی" هم در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود از مردم خواست یاد نیک بی‌شهردار اسبق و معدوم تهران نینفتند. چرا؟ خون خراب کردن خانه‌ها توسط نیک‌پی و رژیم جمهوری اسلامی به زعم ایشان "در شکل" یکی است. اینک به ایندو در محتوی چه تفاوتی دارند، سؤال است که نبوی بدون پاسخ گذاشت. ولی وی، در عین حماقت کامل، به مطلب بسیار دقیقی اشاره کرد چون میدانست که مردم بدرستی این اعمال را با اعمال رژیم سابق بهنگام خراب کردن خانه‌های خارج از محدوده که در حقیقت نقطه‌ی آغازین جنبش توده‌ای علیه رژیم شاه را نیز تشکیل میداد. مقایسه خواهند کرد.

این بار نیز بخشی از زحمتکشان ما - و خوبست بدانیم که با تعدادی از ساکنین "شهرک طالقانی" گفتگوئی که داشتیم حاکی از این بود که بخش وسیعی از ایشان کارگران ساختمانی، بیکار، شاگردان نسوای غیره هستند. بدنبال خواست بحق خویش، یعنی داشتن مسکن، و پس از مدت‌ها دوندگی و متوسل شدن به حکومت "حامی مستضعفان و در عمل پی بردن به این امر که حق گرفتاری است و نه دادنی، خود دست بکار شده و سرپناهی برای خود دست و پا کرده بودند.

امکانپذیر است. گذشته سزنان داده است گسسه
 برخوردارهایی شعارگونه کارایی ندارند. بنا براین
 میباید در عمل مبارزاتی صحت شعار "هر دو جناح
 حاکم، دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار" را
 اثبات کرد و این جز با شرکت مستقیم در اینگونه
 مبارزات و طرح شعارهای مشخص منتج از شرایط
 مشخص امکانپذیر نیست. رادیکالیزه شدن مبارزات
 توده ای امریست که به شرط برخورد درست و غیر
 گروهگرایانه توسط نیروهای کمونیست، امکانپذیر
 است. بشرط اینکه بجا پرداخته، با شیم که توده های
 زحمتکش در حرکت اجتماعی و عمل اجتماعی خودونه
 به میل و خواست قیمه های خود گمارده، توهم را بدور
 خواهند ریخت و مقدمات انقلابی نوین و پی ریزی
 جامعه نوینی را فراهم خواهند کرد.

نه میخواهد ونه ما هینا "قادر به حل مشکل مسکن است
 و اما آنچه در برابر با حرکت اعتراضی نرسوده
 مردم زحمتکش در مقابل حمله ی رژیم با زهم حائز
 اهمیت و توجه است، نگرش به آن از زاویه ی مبارزات
 مجموعه زحمتکشان و بویژه کارگران است.
 ماههای اخیر شاهدگسترش اعتراضات و اعتراضات
 کارگری به حد قابل توجهی بوده است. این مبارزات
 در سطوح مختلف انجام پذیرفته است و عموماً "نیسز
 به برخورد با رژیم و عوام آن و سرکوب منجر گردیده
 است. بعنوان نمونه اعتصاب چندین هزار نفری
 کفش ملی به حمله ی پاسداران و اسفاده از گاز اشک
 آور منجر گردید. اعتصاب کارگری شرکت واحد نیسز
 رژیم را سراسیمه کرده و موجب تبلیغات وسیع ضد
 کارگری آن شد. کارگران حگ زده ی شرکت نفست
 در مناطق مختلف به علل چندی و عمدتاً بر سر دریافت
 حقوق با رژیم درگیر شده اند و چندین نماینده اشان
 توسط رژیم دستگیر شده است. کارگران شرکت
 دخانیات دست به اعتصاب زده اند. کارگران اهران
 ناسیونال در طرف ۲ ماه دو اعتصاب چندین هزار
 نفری را پشت سر گذارده اند و موفق هم بوده اند. و
 اینها فقط نمونه هایی است از آنچه در سطح جامعه در
 کل اتفاق افتاده است. این روندیست که طی آن
 توده ی متشکل زحمتکشان بطرق مختلف در مقابل
 کارفرما، و چون کارفرما در اکثر موارد دولت است،
 در مقابل دولت قرار میگیرد و این امریست که سرعت
 به اعتراضات جنبه ی سیاسی میدهد. موجب تعمیق
 مبارزه و تسریع روند آگاهی سیاسی و مقدم بر آن
 فروپاشی توهم نسبت به رژیم میگردد. آنچه در تمام
 این مبارزات، و همچنین حرکت زحمتکشان "خارج
 محدوده" بسیار قابل توجه است، همین جنبه ی است
 در ابتدای امر خواستهای اقتصادی و رفاهی طرح
 میگردد و بمحض برخورد با نیروی سرکوبگر دولت، کله
 اکثریت قریب به اتفاق موارد را تشکیل میدهد.
 شعارهای سیاسی حاد علیه رژیم طرح میشود. این
 امر نشان دهنده ی آنست که روحیه ی مبارزه جوئی
 توده ی زحمتکش در حدیال نسبه بالائی است.
 جنبه ی دیگر امر که میباید بخصوص بدقت از
 جانب ما و سایر نیروهای کمونیست مورد توجه قرار
 گیرد، اینست که کشمکش های سیاسی بین دو جناح
 حاکمیت دقیقاً "برزندگی اجتماعی زحمتکشان
 تا شرمیگذار رد. این با توجه با نجه که در فواید باره ی
 رویارویی بلافاصله مردم با رژیم گفته شده است
 پیدا میکند. زیرا از طرف دیگر جناح خرده بورژوازی
 حاکمیت فعلاً موفق شده است که جناح بورژوازی را تا
 حدود زیادی از ارگانهای حکومتی کنار بزند. بالتبع
 زحمتکشان بهنگام رویارویی با رژیم بطور عمده
 توسط ارگانهایی مثل سپاه پاسداران سرکوب
 میشوند که بطور مستقیم و مرئی با جناح خرده بورژوا
 زی حاکمیت مرتبط هستند. بنا براین در غیاب
 هرگونه بدیل انقلابی که در عمل مبارزه ی آنها را
 علیه کلیت سرمایه داری کاتالیزه کند، و در عیاب
 تشکلات وسیع انقلابی و بعثت پائین بودن درجه ی
 آگاهی، بیدایش توهم نسبت به جناح بورژوازی
 حاکمیت بخصوص با توجه به مخالفت و مظلوم نمائی آن
 در مقابل جناح دیگر، از لحاظ عینی بسادگی

"مرد پنجاه ریالی - وبالاتر" از آزادی مطبوعات دفاع می کند

"چریک بیژن، مهندس بازرگان، که در دوره ی
 ریاستش دهها روزنامه و مجله با تأسیس شخصی شخص
 ایشان بسته شد، اکنون پس از بسته شدن روزنامه ی
 "میزان" مبارزه ای، از نوع بازرگانی، برای
 بازگشائی آن آغاز کرده است! شکل گسترده این
 مبارزه با اعلامیه های که در "انقلاب اسلامی" ۲۴ فرور
 دیسن با عنوان درشت "دعوت مهندس بازرگان از
 مردم ایران برای حمایت از آزادی مطبوعات" به
 چاپ رسیده است آغاز شد. ناگفته پیداست که در این
 "مبارزه ی چریک بیژن"، توپ و تفنگ و حتی راه
 پیمائی و تحمّن نیاید جایی داشته باشد، اما پس
 از خواندن اعلامیه می فهمیم که وی جرات ایراد یک
 سخنرانی خشک و خالی را هم ندارد. مبارزه آقای
 بازرگان از نوع "ریالی" است. ایشان نخست
 با ذکر اینکه "دهها سند مالکیت برای استخلاص" رضا
 صدر، سردبیر میزان، "آماده است" با زیرس
 ویژه مطبوعات، را که گفته بود کسی حاضر به پرداخت
 وثیقه برای آزادی صدر نشده بود "خیط" میکنند
 اما بلافاصله، برای آنکه کسی چشم طمع به "دهها"
 سند مالکیت "ندوزد، به "مردم سرتاسر ایران"
 رومیکند و از آنان میخواهد که "برای جمع آوری وثیقه
 ... هرکس بر حسب تمایل و تمکن خود مبلغی بالاتر
 از پنجاه ریال به حساب شماره ۵۵۵۵ بانک صادرات
 ایران ... بگذارد!"
 بیچاره "مردم سرتاسر ایران"، که از یکسو
 "رهبران سازشناپذیر مکتبی" و از سوی دیگر
 "متخصصین"، "مظلومانسه" به لطایف الحیل
 آنها را میچاپند.!!

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی



پیام روز کارگر: اتحاد، اتحاد، علیه سرمایه دار

در روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) سال ۱۸۸۶ میلادی کارگران شهر شیکاگو آمریکا علیه سختی شرایط کار و اعتراض به ۱۲ ساعت کار روزانه دست به چنان اعتصابی زدند که شگفتی جهانیان و وحشت سرمایه داران را برانگیخت . در این اعتصاب سرمایه داران آمریکایی و دولت حامیشان چون از تفرقه اندازی بین کارگران نتیجه ای نگرفتند ، توسط ارگانهای سرکوب خود ، اعتصاب آنان را به خاک و خون کشیدند ، تعداد زیادی از کارگران کشته و زخمی و رهبران اعتصاب محاکمه و اعدام شدند . از آن پس کارگران جهان روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) را بعنوان روز همبستگی و اتحاد کارگران سراسر جهان ، روز کارگر ، برگزیدند .

کارگران مبارز :

امسال نیز گرامیداشت روز جهانی کارگر در شرایطی برگزار می شود که میلیونها نفر از کارگران و زحمتکشان کشور مان با بیکاری و فقر دستگیر میباشند . گرانی و کمبود مواد اولیه زندگی بیداد میکند . کمبود مسکن برای کارگران و زحمتکشان همچون گذشته ، بخش عمده ای از مشکلات آنان را تشکیل میدهد . روزی نیست که مرگ ، کارگران و فرزندانشان را تهدید نکند . هنوز نقص عضو و بیماری باعث سدروزی کارگران میشود . بیمه های کارگری و وسایل بهداشتی محدودی هم که وجود دارد فقط برای ظاهر سازی و عوام فریبیدن .

در چنین شرایط سخت زندگی است که رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی سود ویژه که بخشی از دستمزد پرداخت نشده کارگران است را لغو و عیدی و پاداش آنان را محدود کرده است . در این شرایط است که جنگ رژیم های ارجاعی ایران و عراق باعث بیکاری و بیخانمانی عده ای زیادی از کارگران و زحمتکشان مناطق جنگ زده شده است . جنگی که تنها ضررش به زحمتکشان و کارگران دو کشور رسیده و نفعش تمام و کمال به جیب سرمایه داران و امپریالیستهارفته است . حاصل جنگ فعلی گرانی ، بیکاری و فقر بیش از حد دوره های سنگین است بر شانه های کارگران و زحمتکشان هر دو کشور . کارگران و زحمتکشانند که بیش از هر قشر و طبقه ای در زبر فشار جنگ خرد میشوند . جنگی که بودجه دولتی را بحیب فروشندگان اسلحه خالی کرده است . جنگی که آلونک های زحمتکشان را ویران کرده و کاخهای بسیاری برای سرمایه داران بسازد .

رژیمهای سرمایه داری از تمام امکانات خود برای ساکت نگه داشتن طبقه انقلابی کارگر استفاده میکنند . رژیم جمهوری اسلامی نیز بنا بر ماعت سرمایه داری و مدکارگری خود اعتصاب و تحصن های بحق کارگران و بیکاران را سرکوب کرده و به خاک و خون میکشد و ساواک نوع جدید کارخانه ای را بنام انجمن های اسلامی بوجود آورده تا همچون زمان شاه وظیفه ی تفتیش عقاید ، اخراج و دستگیری کارگران آگاه و مبارز را بعهده گیرند . اکنون در آستانه ی روز جهانی کارگر ، ره آورد دو سال و اندی حکومت جمهوری اسلامی چیزی جز سرکوب اعتراضات کارگری ، دستگیری ، شکنجه و اعدام مبارزین نبوده است .

کارگران انقلابی :

رژیم جمهوری اسلامی با کارنامه ی سیاه دو ساله اش ماهیت ضد کارگری خود را با اثبات رسانیده و هر دو بخش هیات حاکمه هر چند که در بسیاری از مسائل با هم اختلاف نظر دارند در سرکوب مبارزات طبقه ی کارگر و حفظ نظام سرمایه داری متفق القولند . هر دو جناح خواستار لغو سود ویژه و استثمار بیش از حد کارگران بوده و متفقا در سرکوب اعتراضات بحق آنان

اقدام میکنند. تجربهی خونبار مبارزات کارگری در جهان بطور عام و ایران بطور خاص نشان میدهد که دولت‌های سرمایه داری سهیج وجه قادر به تحقق بخشیدن خواسته های کارگران و زحمتکشان نمی باشند. تجربه نشان داده است که فقط طبقه ی کارگر است که میتواند پاسخگوی خواسته های کارگران و زحمتکشان باشد. تنها دولتی قادر است استثمار را از بین ببرد که دولتی کارگری باشد. دولتی که آموزش را خود کارگران بدست توانای خود اداره کنند.

دولت جمهوری اسلامی به تنهایی دولت کارگری نیست، به تنهایی کارگران در آن هیچ نقشی ندارند بلکه دولتی است دشمن کارگران و زحمتکشان و حامی نظام سرمایه داری. نظامی که همیشه با طبقه ی کارگر در ستیز بوده و هست. نظامی که طبقه کارگر هیچ سازشی را با آن نمی پذیرد. بنابراین نه سردمداران حزب جمهوری اسلامی و شرکاء با شعارهای دروغین "ضد امپریالیستی" و نه انواع "لیبرالها" با شعارهای با اصطلاح آزادیخواهانه ی خود قادر به حل مشکل کارگران و زحمتکشان نیستند. چرا که هر دو جناح حاکم حافظ سلطه ی سرمایه بوده و از شعارهای ضد امپریالیستی و آزادیخواهی صرفا برای عوامفریبی استفاده میکنند.

نابودی نظام سرمایه داری و استثمار انسان از انسان و تحقق یافتن خواسته های کارگران و زحمتکشان تنها با انقلابی سوسیالیستی امکان پذیر است. انقلابی که اکنون احتیاج به تدارکی نه چندان آسان دارد. آگاهی، آموزش، شکل و تشکیلات از جمله مسائلی هستند که در دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی مطرح میباشند. خودآگاهی طبقه ی کارگر، شناختن نظام سرمایه داری، دانستن چگونگی نابودی این نظام و فراگیری اینکه تنها بدست پرتوان کارگران و زحمتکشان است که سرمایه داری نابود شده و سوسیالیسم جایگزینش میشود. از جمله ضروریات هر انقلاب سوسیالیستی میباشد. طبقه ی کارگر مادام که در پراکندگی بسر میبرد از هیچ نیرویی برخوردار نیست. طبقه ی کارگر بدون تشکیلات منسجم و انقلابی قادر به مبارزه با نظام سرمایه داری نیست، چرا که دشمنش از آنجانب تشکیلاتی برخوردار است که با آسانی قادر به سرکوب هر حرکت اعتراضی پراکنده میباشد.

آگاهی سوسیالیستی و تشکیلات منسجم نه خودبخود بلکه در کوران مبارزات پیگیر طبقه ی کارگر و در پیوند جنبش کمونیستی با جنبش کارگری تحقق مییابد. کارگران باید برای تحقق خواسته های خود به حرکتهای اعتراضی مشخص دست زده و کارخانه ها را به قبرستان نظام سرمایه داری تبدیل سازند. ایجاد شوراهای واقعی و دموکراتیک کارگری، آزادی جمعیت کارگری، آزادی اعتصاب و تحصن از جمله خواسته های بحق دموکراتیک کارگران میباشد که باید در جهت آن سازماندهی و مبارزه شود. کارگران باید با مبارزه علیه تفتیش عقاید، اخراج کارگران و حمله ی پاسداران سرکوبگر به کارخانه ها صفوف خود را هرچه مستحکمتر سازند. خواسته های دموکراتیک کارگران رابطه ای ارگانیک با خواسته های کل جامعه داشته و طرح شعارهای آزادی بیان، قلم، اجزای و غیره با خواسته های آزادی اجتماعات، اتحادیه ها، شوراهای واقعی و ... لازم و ملزوم یکدیگرند.

امسال روز کارگر را به روز تداوم مبارزات کارگران علیه نظام استثمارگر سرمایه داری بدل سازیم. خواسته های بحق خود را طرح کرده در راه تحقق بخشیدن به آنان مبارزات گسترده ای را سازمان دهیم. بامید تدارک یافتن انقلاب سوسیالیستی و پیروزی آن که تنها راه حل مشکلات کارگران و زحمتکشان بوده و آرمان واقعی آنان را تحقق می بخشد.

سازمان وحدت کمونیستی

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر گرامی باد

لیبرال ها و "لیبرال" ها

مروری بر
مفاهیم

در این اواخر دو تن از لیبرالهای قدیمی - الهیار صالح و کریم آبادی - در گذشتند و از جانب دیگر مهندس بازرگان که قبل از آنکه واژه لیبرال "نجی" شود افتخار به لیبرال بودن میکرد اعلام داشت که اگر "امریکا شیطان کبیر است، مارکسیسم شیطان اکبر است". این مناسبت را بفال نیک میگیریم تا توضیحاتی پیرامون لیبرالهای با کیومه و بی کیومه که سئوالاتی در مورد آن توسط برخی از رفقا شده است بدهیم.

در مقالات گذشته رهاگی ذکر کرده ایم که بورژوازی ابتدائی در حال رشد در کشورهای اروپا دو گرایش اساسی در درون خود بوجود آورد که از آنزمان تا کنون به گرایشهای لیبرال و محافظه کار شناخته میشوند. مبانی اقتصادی و سیاسی این گرایشها طبعاً در طول زمان و به نسبت میزان رشد جوامع و ویژگی های هر جامعه تغییراتی کرده است ولی علی الاصول بخصوص در قرن اخیر که لیبرالیسم (لیبرالیسم نو) در بسیاری از موارد بصورت نهاد مسلط اجتماعی در غالب کشورهای سرمایه داری پیشرفت کرده در آمده است، ویژگی های آنرا میتوان بصورت هواداری از گسترش قدرت دولت، اظهار تمایل بیشتر به حفظ موازین دموکراسی بورژوازی و از آن جا اولویت دادن به سلاح اقتصادی و سیاسی دید. این هواداری از گسترش قدرت دولت بنا در نظر گرفتن آنکه دولت سرمایه داری نهاد تاءمین منافع و حفظ سلطه طبقه سرمایه دار است در باطن چیزی جز ادامه ی تفوق بورژوازی را با خود ندارد با این تفاوت که شیوهی اعمال قدرت دوراندیشی بیشتری را در برابر شیوهی اعمال قدرت محافظه کاران نشانه میگیرد. در این گرایش دولت وظیفه دارد که با تدوین مقررات از هرج و مرج ناشی از قانون جنگل جلوگیری کند و شرایطی بوجود آورد که سرمایه داران و بخشهای مختلف سرمایه داری بتوانند در عین رقابت با هم از کشیده شدن به وضعی که موجب اغتشاش اجتماعی، ایجاد نارضایتی عمومی و "بهره برداری" نیروهای مخالف سرمایه داری میشود جلوگیری کنند. بنا بر این این گرایش بطور مشخص از دید قدرت و دامنه ی عمل دولت را از جهت سیاسی مجاز میدانند تا بتواند بهتر به بخش خصوصی کمک کند. این گرایش را نباید با گرایشی که در بخش سرمایه داری بوروکرات و یا بخشهای دولتی از خرده بورژوازی در جهت میل به ازدیاد قدرت اقتصادی نیز - و یا بعبارت دیگر ازدیاد سهم سرمایه ی دولتی - وجود دارد اشتباه کرد. در این زمره ی خاص میتوان گرایش انحرافی راست - درون جنبش کارگری - سوسیال دموکراسی و رویزیو-

نیسم جدید را نیز جا داد (که از نظر ایدئولوژیکی به همان مواضع طبقاتی سرمایه داری بوروکرات خرده بورژوازی تقلیل می یابد). در این شکل

اخیر "دولت رفاه اجتماعی" که همان محتوی را در شکلی متفاوت عرضه میکند قرار دارد. طبیعی است از آنجا که هدف و محتوای خواست لیبرالیسم حفظ منافع خود در عین حفظ نظام سرمایه داریست هر گاه که هژمونی در نهاد دولت با گرایشهای دیگر باشد آنها اظهار علاقه ای به گسترش قدرت دولت نمیکند. این امر هم در مواردی صادق است که مثلاً هژمونی در نهاد دولت با سرمایه

داران محافظه کار باشد و هم در مواردی که این هژمونی را خرده بورژوازی داشته باشد. دلیل این مسئله هم روشن است. برای لیبرالها بمثابه بخشی از سرمایه داری هدف اصلی حفظ منافع است. ازدیاد قدرت دولت وسیله ایست در تحقق این هدف. بنا بر این هر گاه این وسیله و هدف با هم در تضاد افتند بدون تردید وسیله فدا خواهد شد. با اینهمه همانطور که گفته شد سلطه ی نهاده ی لیبرالیسم در این اواخر در کشورهای سرمایه داری (علیرغم آنکه حکومت در دست آنها باشد یا نه) مانع ایجاد این تضاد شده و بنا بر این لیبرالیسم (نو) مداوماً طرفدار ازدیاد قدرت دولت بوده است.

سایر گرایشهایی که از آنها نام بردیم و طرفدار ازدیاد قدرت دولت هستند (سرمایه داری بوروکرات، بخشهایی از خرده بورژوازی، سوسیال دموکراسی، رویزیونیسم جدید...) را در ایران سهواً یا تعمداً لیبرال میخوانند. این بیگانه اشتباه است و نه تنها مسئله ای را حل نمیکند بلکه میتواند موجب اشتباهات دیگر شود. تنها واژه ی دشنام آمیز از نظر کمونیستها لفظ لیبرال نیست، سوسیال دموکرات هم به همان اندازه دشنام آمیز است. در کشورهای سرمایه داری پیشرفته که هم جنبش کارگری و هم سرمایه داری سنت و سابقه دارد نمیتوان بیگ سوسیال دموکرات را لیبرال خواند و مسؤرد تمسخر قرار نگرفت و بر عکس آقای اشمیست آلمانی سوسیال دموکرات است و نه لیبرال. و بر عکس آقای کندی آمریکائی لیبرال است نه سوسیال دموکرات! در انگلستان حزب لیبرال در جایی میان حزب کارگر (سوسیال دموکرات) و حزب محافظه کار قرار گرفته است و یکی شمردن آنها فقط حکایت از بی اطلاعی میکند. این امر درست که همه ی این احزاب عملاً در خدمت سرمایه داری هستند نباید موجب این تسامح شود که همه را لیبرال بخوانیم. اگر میخواهیم به آقای مایکل فوت دشنام دهیم چرا با و نمی

گوئیم سوسیال دموکرات. مگر خدای ناکرده در ضمیر ناخود آگاه ما سوسیال دموکرات مفسد خوبی است؟

ما یا خواهیم با زبان کلتی سخن گوئیم در این صورت بگوئیم سرمایه دار و کارگر و اسلام - یا اینکه میدانیم در درون این طبقات گرایشهای مختلف بدلائل مختلف وجود دارد و آنقدر نیز میدانیم که آگاهی و توجه به این مسائل برای ما ضروری است. در این صورت باید دقت کرد که مفاهیم مخلوط نشوند چه نقض غرض میشود. آیا مفک نیست که بجای آنکه بگوئیم رهبری جنبش کارگری مشغول در آلمان با سوسیال دموکراسی است مدعی شویم که رهبری جنبش کارگری با لیبرالیسم است؟! این امر همانطور که گفته شد قضیه های را حل نمیکند و فقط مبین عدم اطلاع ماست. بنابراین بهتر است آنجا که لیبرال و سوسیال دموکرات و کذا قابل تفکیک هستند آنها را تفکیک کرد و آنجا که مشی مشترک آنها یکی را بزرگ برچم دیگری می آورد و موقعیت اجتماعی این تمایز را مشخص نکرده است نوعی قید این آگاهی را نشان داد. مثلاً در ایران که سوسیال دموکراسی سابقه و سنت وسیع ندارد (انواع دیگر انحرافات درون جنبش کارگری کار آنرا انجام میداده است) عناصر یا نیروهای معینی با این گرایش در حال حاضر زیر پرچم لیبرالها هستند اینها را با اصطلاح لیبرال یا "لیبرال" خطاب کنیم.

این تمایز میان لیبرالها و "لیبرالها" از لحاظ دیگر نیز قابل توجه است. بدین معنی که همانطور که تعلق لیبرالیسم از دید قدرت دولتی (یعنوان وسیله ای برای حفظ منافع) بخصوص در قرن اخیر بصورت یکنگ و بیژگی در آمده است، گواهی به حفظ موازین دموکراسی بورژوازی نیز (از همان نقطه نظر) بصورت یک مشخصه در آمده است با این تفاوت که امکان بروز تضاد بین این گرایش خیر و حفظ منافع بسیار بیشتر از مورد اول است. لیبرالیسم تا زمانیکه وجود دموکراسی بورژوازی بطور جدی منافع کلی نظام - و البته ایضا منافع این بخش از بورژوازی - را تهدید نکند و موجب سوء استفاده نیروهای انقلابی نشود حفظ آنها مناسب میدانند. تمایل به حفظ منافع خود - که در دموکراسی بورژوازی به بهترین شکل تا مین میشود - و دوران پیشین بیشتر در حفظ منافع کل نظام - که موجب فریب بخشهای وسیعی از توده های مردم میشود - موجب ادامه گرایش لیبرالیسم به حفظ دموکراسی بورژوازی است. در این راستا از برخی از نیروهای دیگر اجتماعی نیز میتوان نام برد، نیروهایی که بطور عام دموکرات خطاب میشوند و خواهان حفظ یا برقرار کردن دموکراسی (بورژوازی) هستند. بجز طبقه کارگر که وجود دموکراسی بورژوازی را محملی برای نابودی سرمایه داری و برقراری

دموکراسی پرولتری میدانند، نیروهای دیگر (بویژه بخش مزی از خرده بورژوازی) بدلائل طبقاتی خود خواهان برقراری این روابط هستند. این نیروهای دموکرات (همانطور که گفته شد بجز طبقه کارگر) در زمینه های مختلف سیاسی با لیبرالها همسو هستند. در موارد متعددی در اردوی لیبرالها قرار میگیرند ولی بمعنای واقع کلمه لیبرال - یعنی بورژوا لیبرال - نیستند. لیبرال خواندن آنها گاه سهواً انجام میگردد و گاه آگاهانه است. حسیزب نوده آگاهانه و مطابق نقش همه طرفداران آزادیهای دموکراتیک را لیبرال میخواند، چون دشمن آزادیهای دموکراتیک است، و چون میدانند لیبرال بمعنی بورژوا لیبرال و مطرود بون بورژوازی لیبرال هم اظهر من الشمس است. حزب توده از این "تجاهل عارف" بهره برداری سیاسی میکند. کسانی که مانند حزب توده نمی اندیشند نباید مسامحتا همان فرهنگ حزب توده را بکار گیرند. حداقل این است که این جماعات را با اصطلاح لیبرال یا "لیبرال" خوانند، اما در جوامعی مانند ایران، علاوه بر دو وجه فوق الذکر لیبرال و "لیبرال" یک وجه سوم نیز وجود دارد که اهمیت ویژه ای دارد. و این مربوط به فرهنگ جوامع عقب افتاده است. ایران را فی المثل با آمریکا یا یکی دیگر از کشورهای سرمایه داری پیشرفته مقایسه کنیم. در یک جامعه پیشرفته و شکل گرفته، مباحثی برکت نیروهای سیاسی مشخص است. یک سیاستمدار بورژوا بر حسب منافع طبقاتی خود و بر حسب آنکه نماینده کدام منافع اقتصادی باشد خط سیاسی مشخصی دارد. لیبرال است یا محافظه کار یا رنگ آمیزها و سایر روشنیهای متفاوت. نه آقای را کفتر هرگز روزانه "خط سیاسی" و از آن جنبش را مشی اقتصادی" عوض میکند و نه آقای ریگان آنها منافع اقتصادی و سیاسی خود را می شناسند - این منافع جدا افتاده و مشخص است - و مردم نیز آنها را با آن مشی مشخص می شناسند. اگر آقای ریگان فردا خودش را لیبرال معرفی کند قاعدتاً میخواهد خودکشی سیاسی کند و کورت مردم او را دیوانه معرفی خواهند کرد. این امر همانطور که گفته شد بخاطر جا افتادگی نهادهای سیاسی است. میتوان در سایه روشنی تغییرات سیاسی داد، تاء کیدات را کم و زیاد کرد ولی رنگها را نمیتوان ناگهان تغییر داد. این امر در آن جوامع پذیرفته شدن نیست. اما در جوامعی مانند ایران چه؟ در ایران و کشورهای مشابه باین عقاید اقتصادی مفرط اجتماعی و فرهنگی همه چیز ممکن است. نمیتوان جز با کوشش پیگیر ارتباط منطقی مواضع اقتصادی و سیاسی نیروهای مختلف و دائم تغییر و تحول یابندهای اجتماعی و سیاسی را دریافت و از آن مهمتر بین این مواضع اقتصادی و سیاسی دیروز و امروز و فردا ریمان ارتباطی معقولی پیدا کرد. در جامعه

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار

ما مثلا پدیده‌ای با اسم فدائیان خلق اکثریتی وجود دارد که زمانی از دولت موقت حمایت میکردند و بعد میگویند بیخسید اشتباه کردم! (واز آن جالبتر اینکه هواداران عزیز هم آنها مسئله‌ای نمیدانند) "اشتباه" کوچک کسی شده است بجای عمرو، زید را گرفتیم. مگر کردیم آقای بازرگان و امیر انتظام (و بقول آنها بورژوازی لیبرال) خوب هستند، بمسئله فهمیدیم بورژوازی لیبرال بد است. حالا فهمیده‌ایم ارتجاعیون خوب هستند. در آنطرف صحنه هم همین بازی در جریان است. آقای بنی صدر ده دوازده میلیون "راعی" می آورد بدون اینکه یکی از رأی دهندگان بدانند او کیست، چه میگوید و چه میخواهد. قبیل از انتخابات طرفدار "ملی کردن" تجارت خارجی است. میگوید دولت باید آنها در دست بگیرد. اما امروز چشم و چراغ بورژوازی شده است. بازار تهران بخاطر او تظاهرات میکنند. بنی صدر دیروز، بنی صدر امروز، بنی صدر فردا؟ رشته‌ی ارتباطی طبقاتی، منافع مشخص یک گرایش مبنای اقتصادی مشترک دیروز و امروز کدامند؟ توضیح دهید. جناب مستطاب قطب زاده چه سوره‌ی منفور صدا و سیما، اسلامی، شخص مورد طعن و لعن دیروزی همه و حتی بورژوازی، ناگهسان آزادیخواه میشود، بازار تهران برای پیش تظاهرات میگذارد (!). امروز کلاه غیبی بس میگذارد و فردا؟ کسی چه میداند. در جامعه عقب افتاده "همه چیز ممکن است". میتوان این مثالها را ادامه داد و قضاوت کرد. کسب آبا بنی صدر و قطب زاده، لیبرالند یا "لیبرال" یا شارلاتان، و نفهمید که نیروهای که دنبال آنها هستند برای این پیروی چه مبنایی بجز دنباله روی عقب ماندگان از شارلاتانهای سیاسی دارند، حال طیف بسیار وسیعی از گرایشهای درون سرمایه داری ایران که با اشتباه همه لیبرال خطاب میشوند، از آقای امینی و مختیار و سنجابی و بازرگان و بالاخره جناب بنی صدر را در مقابل چشم بگذاریم و سپس گرایشهای سیاسی لیبرالی وسیع درون خرده بورژوازی دموکرات را مد نظر قرار دهیم و ملاحظه کنیم که گذاشتن همه‌ی اینها در یک مقوله نه تنها غلط و حاکی از بی اطلاعی و سهل انگاری است، بلکه باعث و علاوه بر آن گمراه کننده است. فراموش نشود که در کشور ما هم بورژوازی مسخ و دفورمه است و سنت و سابقه‌ی بورژوازی کلاسیک را ندارد و هم جنبش کمونیستی از رشد بازمانده و از امکانات حرکت وسیع برخوردار نبوده است. فراموش نشود که در این جامعه نیروهای سیاسی ما هیئت دولت را "عوضی" میگیرند و باز فراموش نشود که در همین جامعه فرماندهی چماقداران در حمله به دانشگاه، "قهرمان" مبارزه‌ی ضد چماق‌داری میشود! لازم نیست در وصف خصوصیات افراد و نیروها الفاظی بکار ببریم که بعدا با یک تغییر مشی ظاهری آنها با گفته‌ی خود دچار تناقض شویم و از آن سهمتر مردم را گمراه کنیم.

تردیدی نیست که بمرور زمان و طی تحولات اجتماعی خطوط سیاسی و مبنای اقتصادی هر یک از خطوط در ایران نیز بتدریج روشن

میشود، و مرز مقولات روشنتر و جوه تمایز گرایشهای با گیومه و بدون گیومه دقیقتر میشود. اما تا زمانی که چنین نشده است و "نهادهای سیاسی و اقتصادی نهاد نشده‌اند برای جلوگیری از چپانیدن گرایشهای متفاوت در درون یک مقوله، هرگاه که نتوان آنها را کلا تفکیک کرد، مجبور خواهیم بود که به کارآئی گیومه متوسل شویم. اما تردیدی نخواهد بود که مبارزات طبقاتی در ادامه‌ی خود خطوط را روشنتر میکند. در آنصورت فرق میان سوسیال دموکرات و لیبرال و خرده بورژوا و ماکیاولیست برای همه روشنتر خواهد شد و احتیاج به قیود کمتر. و بالاخره به این نکته باید توجه داشت که همانطور که بارها گفته‌ایم اعتقاد ما بر اینست که همه‌ی این نیروها، لیبرال و "لیبرال" در تصور برقراری شکل حکومتی که تصورش را میکنند - دموکراسی بورژوازی - در توهم بسر میبرند. در کشورهای مانند ایران امکان استقرار - نهادی شدن - دموکراسی بورژوازی وجود ندارد. دلائل این اعتقاد را مکررا ذکر کرده‌ایم ولی اینرا نیز متذکر شده‌ایم که این اعتقاد ما و بسیاری دیگر از کمونیستها مانع از آن نیست که این نیروها خود را مدافع آن قلمداد نکنند. بدون تردید بخش مهمی از این نیروها بفرس کسب قدرت با مقتضیات سیاسی و اقتصادی جامعه سرمایه داری ایران خود را منطبق خواهند کرد و توسل به دموکراسی بورژوازی را مجاز نخواهند شمرد. آنها بطور مسلم با "شیطان اکبر" همان کساری را میکنند که حزب حاکم امروزه میکند. اما از میان اینها، کسانی که مقتضیات جامعه را درک نکنند و تصور کنند که میشود در ایران دموکراسی سوسیالیستی و سوسیالیستی را برقرار کرد فقط موجب ترحم میشوند. سرنوشت الهیار صالح ها بدون تردید موجب تنبیه بسیاری از آنان خواهد بود. "ضروریات" حکم میکند که بیشتر بازرگان و بنی صدر بود تا الهیار صالح.

در حاشیه...

از "خودزنی" است، بخشی از آن "اصلا وجود ندارد" و بخشی دیگر "ما بیدار جمهوری اسلامی" است؟ اینگونه است که به آقایان گفته میشود:

"شما گرفتاری یک جمعیتی هستید که خودشان را بیهوش میکنند و داغ میکنند برای اینکه گردن شما بگذارند... سوگوار با یک عده‌ای ((دارید)) که به هیچ چیز پایبند نیستند... وقتی انسان با اینها مواجه شد خوب باید خیلی با استادی عمل بکند که اینها خیلی دستشان یک مساله‌ی نیاید. البته کار مشکلی است، و انشاء - الله اجر دارید در این کار..."

تا چندی پیش، نه چندان دوازدهکده‌ی جنساران، "استاد" دیگری در دنیا و ران زندگی میگرد؛ چرخ با زیگرا ز این با زیچه‌ها بسیار دارد!

فدائیان اسلام

قسمت آخر

پایان یک داستان ناتمام

و - رازی

شماره های پیشین این سلسله مقالات - مطالب زیر اختصاص یافت :

- تغلب در تاریخ، سکه رایج در جمهوری اسلامی.
- ماجرای نروژ کسروی و زبیطی - حداقل غمگین
- مسبقیم - کشف الاسرار آیت الله خمینی با اسیر قتل
- روابط بشمار نزدیک آیت الله کاشانی با فدائیان اسلام و ریشه های اصلی اختلافات بعدی آنها (در دو شماره)
- نروژ و نروژ و علل واقعی ابطال انتخابات نروژ (در دو شماره)
- نروژ و نروژ آرا و شاکت دوسان و دوسان او در زمان نروژ (طی سه مقاله)
- با اینکه در آغاز این سلسله مقالات، در شماره های ۶۲ رهاگی، دو مبحث مهم و مفصل را از آن محروم کردیم (۱) با اینحال، در خلاصه ای از رویش بینی اولیه، این سلسله مقالات بدرازا کشید و بیست از حد طولانی شد با اینکه فرصت بود احسن به پاره ای از مسائل کل در رابطه با فدائیان اسلام را نخواهیم داشت و بررسی آنها را بر زمانی موکول میکنیم که در صورت صورت مبارزه و بنا بر جنبش، این سلسله مقالات پس از تنقیح و تکمیل، بصورت کتاب مستقلی و با صورت بخشی از کتاب "سیر مشروطه طلبی در ایران" منتشر شود (۲)

از حمله مطالبی که - نه در طرح اولیه بلکه در طی این سلسله مقالات - فکر برداختن به آنها مطرح شد، یکی معرفی کتاب "بر ماه انقلابی فدائیان اسلام" بود و بطوریکه در شماره ۶۷ گفته ایم این کتاب که بقلم نواب صفوی نوشته شده، شاهکاری نظییری از بزرگ و بیلاگوئی است. در این رابطه آنچه از یک بررسی تطبیقی مورد نظر بود، نشان دادن نشانه های عجب این کتاب با "حکومت اسلامی" آیت الله خمینی، "قانون اساسی جمهوری اسلامی" و عملکرد آنها نیست و شش ماهی جمهوری اسلامی بود.

مطلب دیگری که مورد توجه قرار داشت، ارتباط آیت الله طالقانی با نواب صفوی و فدائیان اسلام از سال ۲۴ به بعد بود (چه قبل از جنبش نفت، چه در زمان حکومت مصدق، چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد و با لایحه چه در آستانه قیام وجه بعد از آن). مسئله اینست که مجاهدین خلق مدعی اند که "پدر طالقانی" از آنها و از خط فکری آنها حمایت میکرد (کواپیکه جز چند عکس آیت الله طالقانی در کنار رهبران

مجاهدین خلق و چند عیار از معرفی نظیر "مسئله سعادت بی اصل" جاسوسی نیست " و غیره، هیچ مدرک و دلیل قانع کننده ای ارائه نمیدهند. طرف دیگر سعی دشمنان سر سخت مجاهدین (حزب جمهوری اسلامی روحانیون مرتجع، فدائیان اسلام، سپاه پاسداران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ارکانهای رسمی و غیر رسمی تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی و غیره) با ارائه اسناد و مدارک فراوان، خلاف این امر را ادعا میکنند.

بگفتیم چیست؟ کسانی که نخواستند حقایق را در واقعیت های سخن رسمی حرکت میکنند و حقایق حسی "اسلام را سبب" در جستجوی حقیقت اند، ادعاهای کدامیک را باید باور کنند؟ حقیقت در کجاست؟ عرفیست یا اکتفا به ذاتی دو طرفه در آنجا شکر فقط ادعاست و سبب ارائه نمیشود. برای حسجوی حقیقت و برای ارائه تصویر بدون زووس "آیت الله طالقانی، نسل از سرچرنا بدستگیری سیاسی جبهه ملی (۱۳۵۸-۱۳۶۸)، به موضوع گریه ها، عملکردها، سه سوخته ها و سخنرانی های او مراجعه کرد.

آنچه در اینجا، موصفا "سنواتیم بکوشیم اینست که مجاهدین خلق در رابطه با آیت الله طالقانی، تمام حقیقت را نمی گویند و در بهر حال، سببی از حقیقت را مخفی میکنند. در سال ۲۴، وقتی که نواب صفوی از طرف دانشجویان دانشگاه معقول و معقول مورد تکفیر قرار گرفت و سه آیت الله طالقانی مراجعه کرد و با اسرار، اسرار مبینی استانی، "تسلط و سرق"، و فاعل نبوی استنداد اسکا نهران، در حاشیه "معروضه نواب صفوی"، مدارج کمالات و مقامات علمی فاضل محترم آقای نواب صفوی را بی نیاز از تصدیق دانست (۳). آیت الله طالقانی، در سالهای ۲۸ و ۲۹ (پس از نروژ و نروژ) نواب صفوی و هم دستاویز را در حاشیه خود، در روایتی "گلبرگ" از توابع طالقان مخفی کرد.

در سال ۳۳، پس از بارگشت نواب صفوی از مصر، آیت الله طالقانی، در کنار رهروان فدائیان اسلام در فرودگاه مهرآباد استیصال او تفاق (۴). در سال ۳۴، پس از رسوایی قندهار حسین علاء، نواب صفوی، محمد واحدی، خلیل طهماسبی و محمد مهدی عبد حدادی، بمدت ۴ سال ۵ در خانه آیت الله طالقانی در کوچه قلعه وزیر مخفی شدند (۵) و آیت الله طالقانی پس از کودتا، برای اولین بار، سهمین علت دستگیر شد. و یک سبب در زندان ما شد.

اینها و بسیاری از موضوع گریه های آیت الله طالقانی در زندان، اعلامیه ها و پیام ها و موضوع گریه ها او پس از آزادی از زندان و در آستانه قیام، سخنرانیها و موضوع گریه ها و عملکردهای او پس از انقلاب و در حاشیه تربی مراحل حسن حتی در خصوص خود مجاهدین و با لایحه آخرت سخنرانی او، دور و قتل ارفوت، در ۱۷ شهریور ۵۸، در بیست و هفت روزها، از جمله واقعاتی است که نمیتوان سادگی از کنارشان رد و آنها را نادیده گرفت.

عبدالحسن واحدی، یکی از بنیان گذران و "مرد شماره ۲" فدائیان اسلام، در زمان حکومت مصدق میگفت: "دلم بحال آقا سید محمود منسورد، هر وقت سستی ما ما آید ما می گوئیم مصدق است و هر وقت بیس مصدق می آید ما می گوئیم مصدق است." این طرفدار فدائیان اسلام است. آیت الله طالقانی بیشتر "مصدق" بود.

"طرفدار فداثیان اسلام"؟ بعد از قیام، آیا با از
 مجاهدین خلق حمایت میکرد یا از رهبران و وابستگان
 به جمهوری اسلامی (به تعبیری که امروز می شناسیم)؟
 پاسخ دقیق به این سئوالات، به یک بررسی همه جانبه
 و بی طرفانه نیازمند است. با اینکه، بر اساس مدارک
 و اسناد موجود، برای سئوالات فوق از هم اکنون
 جواب صریح و روشنی نداریم ولی ترجیح میدهیم تا
 وقتی که به آن بررسی همه جانبه نپرداخته ایم و اسناد
 و مدارک لازم را ارائه نداده ایم حکمی ندهیم و در
 اینجا، بهمین اشارات مختصر ولی لازم اکتفا میکنیم.



در شماره های قبل گفتیم که نواب صفوی از همان
 آغاز حکومت دکتر مصدق، از آیت الله کاشانی برید.
 اکثریت قریب به اتفاق فداثیان اسلام به آیت الله
 کاشانی پیوستند، نواب صفوی و تنی چند از هم دستا
 نش تحت حمایت آیت الله بهبهانی، آخوند درباری
 و سرسپرده معروف انگلیس، قرار گرفتند. طرفداران
 آیت الله کاشانی طی اعلامیه شدیدالحنی "تنفیذ
 و انزاجا رشدید خود را از اعمال بیرویه و بیشرمانه" ی
 باند نواب صفوی اعلام داشتند، و توهین او به
 "حضرت آیت الله کاشانی، مجاهد فداکار و عالیقدر
 عالم اسلام" و "مردان بزرگ دینی و ملی را بمنز
 له محاربه با امام زمان (ض) دانستند. (۶)
 شاهرخ گوینده پرشور فارسی در رادیوی آلمان
 هیتلری (که بعدها بعنوان مشهورترین جاسوسیان
 و نوکران امپریالیسم انگلیس در ایران درآمد)
 و سیدضیاء الدین مهری معروف امپریالیسم انگلیس به
 نواب صفوی وعده داده بود که در صورت زمامداری
 (پس از قتل مصدق)، در جهت استقرار حکومت اسلام
 می و اجرای احکام اسلام گام بردارد (۷) و از همان
 آغاز، خجابت را اجباری کند.
 شاهرخ، تماما در میان تمام پیغمبران

جرجیس را انتخاب کرد و بجای تمام آیت الله هسنا
 و بیوزة آیت الله ای متخصن در آن ایام برای شناساندن
 دین مبین اسلام (نظیر آیت الله علامه نوری در روزگار
 ما) برای گواختیدن به اسلام به حضرت نواب صفوی
 مراجعه کرد. شاهرخ پس از موعظه ای یکساعتی نواب
 صفوی به حقانیت دین اسلام و شیعه اثنی عشری پی
 میبرد، مسلمان میشود و نام حسن را بر خود میگذارد.
 اعلامیه ای پرازدشت نام های رکیک به مصدق به قلم
 همین فرد تازه مسلمان زوبه امضاء فداثیان اسلام،
 منتشر میشود و "برای همیشه دوست فداثیان (اسلام)
 و محرم را از آنها گردید. سلام خالصانه میگرد و خود
 را حامی دین معرفی مینماید و به اغفال مردم و القاء
 شبهه به افرادی پرداخت. کراوات را از گردن خود
 باز کرده و با دانه های درشت تسبیح که بهم میخورد
 خوب مدا میگرد، رشته ای انسی و آفت بست ... مگر
 دولت بریتانیا ای کبری و صاحب آبهای دور افتاده ای
 ایسلند، از شاهرخ چه میخواست؟ آیا غیر از این
 آرزو داشت که تنها تپه های ورتدل و کارابین های
 کوتاه و سفرفی فداثیان اسلام، نقشه های آخ
 طرفداران (حسن البنا) را در مصر بازی کند" (۸)

در همین روزها است که نواب صفوی تصمیم به ترور
 دکتر مصدق میگیرد، چندما بعد، بجان دکتر حسین
 فاطمی، سوء قصد میشود. روزها و ماهها را پشت سر
 میگذاریم ... دوبارند تروریست و وابسته به آیت الله
 بهبهانی و آیت الله کاشانی که در آغاز حکومت دکتر
 مصدق، بنظوریکه اشاره کرده ایم، نسبت بهم رفتار
 خصمانه ای داشتند، پس از ۴۰ تیر و آغاز مخالفت های
 آیت الله کاشانی با دکتر مصدق، بهم نزدیک شدند
 و در توطئه ای علیه جنبش فدا میریالستی توده ها
 بوحثت عمل رسیدند. با زتمام روزها و ماههای پر
 حادثه و سرنوشت ساز را که کنیم و بعنوان نمونه فقط
 اشاره کنیم که در توطئه ای ۹، اسفند ۳۱، علاوه بر آیت
 الله بهبهانی و مزدوران او، آیت الله کاشانی و باند
 او نیز نقش فعالی ایفا کردند. (۹)



این نزدیکی و وحدت عمل دو باند، تا کودتای
 ۲۸ مرداد (در کنار وحدت عمل کل روحانیت علیه
 مبارزات فدا میریالستی توده ها) همچنان ادامه
 داشت. با نظر فدا رکاشانی که امروز معروف ترین
 فرد آن مزدوری بنام عبدالله کرباسچیان، مدیر
 نشریه "نبرد ملت" است، در روز کودتا و روزهای
 بعد از آن، "گارد حها دمقدس" او، که در شماره های
 قبل اشاراتی به آن کرده ایم، دست به جنایات
 وحشیانه ای میزند. او در همان روزهای بعد از کودتا
 "حزب خلق را بوجود آورد و در روزنا مه نبرد ملت
 را ارگان آن گرد و با وجود بسیار کلانی که
 از دربار گرفت تلاش کرد که طرفداران نهضت
 ملی و حزب توده را که پس از ۲۸ مرداد، مانع
 فعالیت شان شده بودند بسوی حزب خلق
 بکشاند" (۱۰).

اما نواب صفوی. مهندس عزت الله سبحانی در "یاد
 واره شهید نواب صفوی" (اطلاعات، ۲۷/۱۰/۵۹)، از
 پاپ کاتولیک تر میشود. و در مقاله ای خائفا نه و مجیز
 گویانه ای (۱۱) "فداثیان اسلام؛ گارد ضربی نهضت
 ملی شدن نفت" می نویسد:

"من شنیده ام که روز ۲۸ مرداد که نواب ایران
 نبود، واحدی و دیگران که تهران بودند
 به مصدق اطلاع دادند که ما حاضریم از شما
 حمایت کنیم"

آنچه گویا مهندس سبحانی از اطلاع "واحدی و دیگران"
 به مصدق شنیده است البته دروغ و قیحانه ای بیش
 نیست، ولی آن قسمت دیگر از بیانات ایشان که
 "نواب ایران نبود"، دروغ دیگریست. نواب در
 روز کودتا، در ایران و در زندان بود و بعد از کودتا
 از زندان آزاد شد و بلافاصله در دفاع از کودتا موضع
 گرفت. حجت الاسلام لواسانی، مدیر نشریه "متشور
 برادری"، "ارگان فداثیان اسلام- وفاداران به
 شهید نواب صفوی" می گوید:

"در زمان مصدق، ایشان (یعنی نواب)
 را به دو سال زندان محکوم کرده بودند ... و
 ۲۰ ماه در زندان نگه داشتند که (بلافاصله
 بعد از کودتا) با سقوط مصدق ایشان از زندان
 آزاد شدند و وقتی هم که در زندان بودند و به

هرگز بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

مصدق مراجع می شود می گفت که دربار در این دستگیری دست دارد و مربوط به من نیست و وقتی که به دربار مراجع می شد می گفتند که صدق دستگیر کرده و ما کاره ای نیستیم، ما نمی توانیم کسی را زندانی کنیم. وقتیکه صدق از بین رفت، نواب صفوی از زندان بیرون آمدید و آن اینکه تعهدی گرفته باشند حتی چهار ماه از زندان اوت باقی مانده بود که (ایمان خدا تش به شاه بخشوده شد) بعد ایشان را بدون هیچ تعهدی آزاد کردند پس کاملاً مشخص بود که زندانی ایشان زیر نظر صدق بود (۱۲). و دربار - استغفر الله - نمی خواست که یکی از مهره های بیست و نه روزها زندانی شود.

بشکرانه این مراجع "طاغوت" و به منظور خوشایند نوکران امپریالیسم آمریکا و انگلیس، حضرت نواب در تاریخ ۲۲/۶/۲۲، اعلامیه ای صادر می فرمایند و پس از مقداری پرت ویلاگوئی افتتاح رات خود را بر می شمرد: (من) با دولت مصدق بیعت مخالف بودم و او در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم (نظیر شاهرخ و سیدضیاء الدین و سایر عمال امپریالیسم انگلیس) در گوشه های خانه متخفن بود... (۱۳)

و ادامه میدهد:

"بزرگترین جنایت مصدق تقویت عمال خوروی در ایران بود و تنها با روح ایمان و علاقه قلب نا پذیر مردم این سرزمین و اقربان و سرایان یا گزاد و مسلمان مایه نامسوس و دیانت بود که به یاری خدا ((وا امپریالیسم انگلیس و آمریکا)) او و عمال رذل بیگانه را شکست داد"

شاه هنوز "طاغوت" نبود بلکه حامی دین می بیند بر همه اسلام بود. امپریالیسم آمریکا نیز هنوز "شیطان بزرگ" نشده بود بلکه فرشته نجات اسلام از جنگال کفر بشمار می رفت. و امپریالیسم انگلیس نیز بی نیاز از توصیف است، چرا که در یکی دو قرن اخیر، در خاور میانه و در ایران، هنوز در راه خدمت به احلام پیش قدم بود و هر وقت که اسلام بخطر می افتاد یا فداکاری تمام دست بکار می شد و حتی از خود گذشتگی و خلوص نیست راتنا بجائی میرساند که دوستان خوب خود نظیر شاهرخ (پسر اربابا کیشرو) را که در آزوی هدایت بر راه راست

بر بر میزدند بجای سپردن بدست مبلغین مسیحی، برای مسلمان شدن به محضر حضرت نواب می فرستاد. باری حضرت نواب در همان اعلامیه در ادامه می فرماید: "پس از خود، نتیجه میگیرند:

"اگر دور و نزدیک حکومت مصدق باقی مانده و زحانه بازی بیگانه پرستان ادامه پیدا میکند، عقده های درونی مردم مسلمان ایران شدیدتر منجر (میگردد)"

روحا نیت در مجموع (نه فقط عناصری مانند آیت الله کاشانی) که تمامی قدرت و امکانات خود را "برای نجات اسلام از جنگال کفر" در اختیار کودتاچیان قرار داد و علاوه بر هاد همیشگی اسلام (امپریالیسم انگلیس) به امپریالیسم آمریکا و به شاه فراری، پناه برده بودند، نمودن الله! اصلاً بیگانه پرست نبودند.

اگر امروز رژیم جمهوری اسلامی برای باوراندن شعار توخالی "نه شرقی، نه غربی" بدتونه های نا آگاه هدواره درگنار "کاخ کرملین" هشما "کاخ لندن"

و "کاخ واشنگتن" را شپور دیف میکند، آنروز با این عوام فریبی ها نیازی نبود. در همان اعلامیه حضرت نواب، فقط و فقط از "پاس کرملین" و "عمال رذل" شان صحبت می شود و ایشان در مورد خوشحالی زاید الوصف کاخ نشینان لندن و واشنگتن و شوکران مزدوران داخلی آنها حتی یک کلمه هم افاضی کلام نمی فرمایند. در واقع، چه توقع ناجائی مگر حضرت ایشان می توانستند به خودشان و به امثال خودشان توهین بفرمایند!



چندما، پس از کودتا، وقتیکه اسلام نجات یافت دوباره فدائیان اسلام از نو جوان هم افتادند. این دوبارند یکی توسط عبداللہ کریم اسپیان، "موسس و دبیر کل حزب خلق" رهبری می شود دیگری توسط نواب صفوی همیشه رهبر فدائیان اسلام (گوا اینکه در مورد این نواب اخیراً دکتر در آن ایام یادگفت که تقریباً "علی مانده بود زحوش)، نواب صفوی، در سخنرانی های خود در مساجد و در اعلامیه های گاه گذاری خود، از موضع تدافعی، "برادر" خود عبداللہ کریم اسپیان را مورد سرزنش قرار میداد ولی کریم اسپیان که تویش پسر و بیشتر به گوه احد (سر لشکرزاهدی، نخست وزیر) بود، ندیدترین حملات و رکیک ترین دشنام ها را نصیب فدائیان اسلام میکرد در شماره ۹۱ "نبرد ملت" مورخ ۱۲/۹/۲۲، کاریکاتوری چاپ کرده در آن نواب صفوی (و با بقول "نبرد ملت"، آقای فدائیان اسلام) بصورت موش ترسیم شده بود که به درسا ختمان "حزب خلق" نزدیک میشد ولی پشت محکم "برادران مسلمان" بر قرق موش (نواب صفوی) کوبیده میشد (۱۴). و در مقالهی مفصلی در همان شماره از جمله میخوانیم:

"مردم خوب میدادند که نواب صفوی حقوق بگیر از جیب پشتی مسلمان پاکیزه دل و ساده لوح است و واقفند که او جز با زبک بخت برگشته ای نیست."

من میدانم که فرزندان رشید اسلام هیچکدام با این نیرنگ بازی درجه اول و دشمن شماره یک دین و استقلال کشور آشنایی ندارند."

"جنگال ملت غضب آلود مسلمان ایران اجازه فرار به نواب صفوی ها، حسین فاطمی ها و صدها دلخک بخت برگشته دیگر نخواهد داد، آنها باید بمیرند و لاشه هایشان ضعیفی سنگ گردد تا ایران آباد و پا برجا بماند."

اما نواب صفوی مطلقاً دلیلی برای "فرار" نداشت و در رژیم کودتائی بشرط پیش از حذف ولی نکرده، در امن و امان کامل بود. قبیل از پرده ختن به این امر، اشاره کنیم که پس از قیام، عبداللہ کریم اسپیان، آنچه فحش های رکیک زایک "نقار مختصر" تلقی میکنند موش حقیر، با گمان "شهید معظم شاهروان نواب صفوی" منشود (۱۵).

در رژیم کودتا، برای نواب صفوی (و کمال روحانیت) هیچگونه نگرانی وجود نداشت. علاوه بر اینکه نواب از اولین کسانی بود که از زندان آزاد شد، او سایر دشمنان بدی "طاغوت"، راست راست

ضرب الاجل می فرستد که بلافاصله بموراه اجرا گذاشته میشوند:

"...مثلا یکی از آقایان بنام شیخ علی اسلامی را در زمان بختیار گرفته بودند که ایشان به بختیار پیغام میدهند که هر چه زود تر باید این عالم دستگیر شده تا عصر آزاد بشود و همینطور هم شد" (۲۶).



اولین دولت کودتا، کابینه ای بود که مهره های انگلیس و آمریکا در آن بمدت یکسال ونیم به همزیستی ادامه دادند. نه تنها وزراء، بلکه معاندین نخست وزیر نیز از میان سرسپردگان دوا مپریا لیسیم انتخاب میشدند. حسام الدین دولت آبادی و عمیدی نوری هر دو معا ون نخست وزیر بودند که اولی از نوکران قدیمی امپریالیسم انگلیس و دیگری از مهره های شناخته شده امپریالیسم آمریکا بود. بیاینهمه، در اولین کابینه ای کودتا، پست های کلیدی در اختیار سرسپردگان امپریالیسم آمریکا نظیر سپهدزاهدی و دکتر امینی قرار داشت.

در فروردین ۳۴، وظیفه اولین دولت کودتا (سرکوب جنبش وحل مسئله نفت) خاتمه یافته بود و حسین علاء یکی از مهره های قدیمی امپریالیسم انگلیس به نخست وزیری رسید. شوروی اولین گامها را در راه بهبود روابط با ایران برداشت. در خرداد ماه، یازده تن طلا به ایران تحویل داده شد، علامت گذاری مرزها در تیرماه انجام شد. در ۲۶ تیر، شاه و شریا به شوروی دعوت شدند (یکماه بعد، در ۲۶ مردادماه، ۶ تن از افسران سازمان نظامی تیرباران گردیدند). در مهرماه، ایران رسماً به پیمان بغداد ملحق شد. در این پیمان دولتهای ایران، عراق، پاکستان، ترکیه و انگلستان، عضویت داشتند. دولت شوروی، از انعقاد این پیمان، چندان نگران نشد، زیرا که آمریکا هنوز در آن حضور نداشت (۶ماه بعد، در فروردین ۳۵ بود که آمریکا به کمیته اقتصادی پیمان بغداد پیوست) (۲۷).

از جنبه ای دیگر (در رابطه تنگنا با سطور فوق) به تغییرات حاصله بنگریم:

مهندس عزت الله سحابی، در مقاله "فدائیان اسلام، گارد ضربه..." مینویسد:

"نواب باکاشانی ارتباط نداشت تا فی و بهمین سال ۳۴. که از آن به بعد، نواب دوباره باکاشانی ارتباط برقرار کرد" (۲۸)

و در همین ایام (در سال ۳۴) بطوریکه در صفحات قبیل اشاره کرده ایم، "نقار مختصر" بین دویا ندفدائیان اسلام از بین رفت و "تجدید دوستی" آغاز گردید. همه ای آنها را در کنار آنچه درباره ملاقات تیمسار بختیار با نواب صفوی در زمان "زمزمه پیمان بغداد" آوردیم قرار دهید تا تصویر ما جرای سوء قصدیه علاء روشن تر جلوه گر شود.

باری، در روز ۲۱/۸/۳۴ (روز قبل از حرکت علاء به عراق برای شرکت در کنفرانس پیمان بغداد) در مجلس ختم پسر آیت الله کاشانی در مسجد شاه توسط مظفر ذوالقدر به حسین علاء سوء قصد میشود. علاء جان سالم بدر میبرد و طبق قرار قبلی، روز بعد به بغداد می رود، جناح انگلیسی هیات حاکمه و دربار سرعت دست بکار میشوند. مظفر ذوالقدر پس از دست گیری "محرک خود را در این عمل، نواب صفوی" (۲۹)

میکردند. در آن فضای هولناک خفقان و ترور و سرکوب (روزهای بعد از ۲۸ مرداد را می گوئیم)، نواب صفوی در مساجد سخنرانی میکند. پس از "سفر تاریخی به مشهد و شهرهای بین راه"، به عراق واردن و مصر سفر میکند، (۱۶) و در مصر، میهمان اخوان المسلمین ست (۱۷). در اردن، با ملکه حسین، پادشاه این کشور ملاقات میکند (۱۸). در بازگشت به ایران، در وایل سال ۳۴، با اجازت مقامات حکومت نظامی، مورد استقبال اعضاء و هواداران فدائیان اسلام قرار میگردد (۱۹). پس از بازگشت از مصر، به ملاقات شاه میسرود.

در اینجا بعنوان معترضه ما بیدگوئیم درست است که نواب صفوی به یون و جمع آوری ثروت علاقه نداشت و غالباً در فقر و تنگدستی بسر میبرد و از این باب "فقط از این باب" (سازمان و شکمبارگان و رشوه خواران کثیفی نظیر شیخ فضل الله و بسیاری از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، تفاوت اساسی داشت. با اینحال تعداد افسانهای عجیب و غریبی که در این زمینه وجود دارد آنچنان زیاد است که ذکر فهرست و آرا آنها نیز نه ممکن است و نه لازم. در اینجا فقط اشاره کنیم: از چمدانهای پولی که دکتر حسن امامی و افسران عالیرتبه برای ایشان می بردند و ایشان تنبوی حیات پربت میکردند و "اینها که افسران عالیرتبه بودند فوراً ما مورین شان را جمع میکردند و فرار میکردند" (۲۱) که بگذریم، از رزم آرا گرفته تا دکتر صدق، دکتر فاطمی، سپهدزاهدی، امام جمعه تهران، سر لشکر بختیار و حتی شاه، بارها و بارها، به نواب صفوی پیشنهاد تولیت استان قدس، سفارت در کشورهای اسلامی و وزارت (۲۲) داده اند. ما این افسانه ها را، که بعنوان معترضه ذکر کرده ایم، زیاد دنبال نکردیم و چه بسا، در اثربگیری، به پیشنهاد های نخست وزیری و خلافت به نواب نیز می رسیدیم.



بعد از ملاقات نواب با شاه، "شاه سفاک تصمیم به قلع و قمع این سازمان میگردد و هر فدائیان اسلام که از موضوع آگاه میشوند فعالیت های خود چهار سال بطور مخفی ادامه میدهد" (۲۳). و نواب صفوی آنچنان دشمن رژیم کودتا شد و "ظافوت" بود که فرما نداد ارتقا می ورثیس شهریاری کل کشور رژیم کودتا نیز از "مخفی گاه های" او با خبر بودند و چند بار "به آن" مخفی گاهها رفتند. وکیل مدافع نواب در دادگاه نظامی، از قول او میگوید:

"...حتی چندبار سر لشکر علوی مقدم و سر لشکر بختیار به مخفی گاه های من آمدند و به من پیشنهاد پول و سایر مزایا کردند" (۲۴)

محمد مهدی عبدخدائی، فارغ دکتر حسین فاطمی و "عضو شورای مرکزی جمعیت فدائیان اسلام" نیز (در اطلاعات مورخ ۲۷/۱۰/۵۹) در مورد یکی از این چندبار "شهادت" میدهد:

"وقتی زمزمه پیمان بغداد بود (سال ۳۴)... بختیار را اظهار تمایل کرد تا با نواب ملاقاتی داشته باشد و به منزل شخصی بنام بابا جعفری در خیابان اتقبال لاهوری فعلی آمد... (۲۵).

نواب صفوی آنچنان مورد علاقه تیمسار بختیار است که از "مخفی گاه" خود برای اودستورات توأم با

معرفی میکنند. نواب صفوی و خلیل طهما...
عبدالحسین و محمد واحدی پس از چند روز دستگیر میشوند
نواب صفوی و خلیل طهما سبی بیش از ۲۵ نفر از اشخاص
موتوری که با جمعیت فدائیان اسلام ارتباط و همکاری
داشتند و با دادن کمکهای نقدی و وسایل دیگر به
سقمود آنها کمک کرده اند" را مورد توجه است
"مقامات نظامی" دستگیر میشوند. (۳۵)

آیت الله بروجردی (و نزدیکترین مشاوران ایشان
یعنی آیت الله خمینی) کمترین اقدامی برای
نجات جان "فرزندان اسلام" نمیکند (۳۱) و در ۱۷ دی
ماه ۳۲، نواب صفوی، خلیل طهما سبی، مظفر
ذوالقدر و محمد واحدی، تبریاران میشوند و سدهای
دیگر به حبس های متفاوت محکوم میگرددند.

حاج مهدی عراقی، در بهمن ماه ۵۷، در نوفل لوساتو،
ضرس مصالحه با خبرنگار روزنامه اطلاعات گفت:
"پس از دیماه ۳۲، با شهید شدن مرحوم
نواب با توافق سید محمد واحدی، خلیل
طهما سبی و ذوالقدر توسط ما موران دولتی،
پرونده گروه ما برای مدتی بسته شد (۳۲)

پرونده گروه ما برای مدتی بسته شد (۳۲)
(تاکید زماست).
بعنوان حسن ختام این سلسله مقالات، بد نیست که
کارنامه‌های سه ساله فدائیان اسلام و کسانی که
امروز (نه دیروز) خود را جزء فدائیان اسلام میدانند،
مرور کنیم:

۱- ترور کسروی، برای از بین بردن دشمنان دین
بود ولی "دشمنان دین" از بین نرفتند (و امروز
وجود دشمنانی از نوع کسروی ویژه از انواع بسیار
متعدد دیگر، یکی از گرفتاریهای عمده جمهوری
اسلامی است).

۲- ترور رهبر، گویا به منظور ابطال انتخابات
مجلس شانزدهم انجام شد و بطوریکه دیده ایم
انتخابات تهران بدلیل دیگری باطل شد.

۳- ترور زما را، گویا برای از بین بردن سرسپردگان
انگلیس صورت گرفت، و حسین علا سرسپرده دیگر
انگلیس بلافاصله به نخست وزیر رسید.

۴- سوء قصد به دکتر قاضی، گویا برای "کوتاه کردن
دست امپریالیسم آمریکا" بقول عبد خدا...
(اطلاعات ۲۷/۱۰/۵۹) برای از بین بردن کسی که
را بطعین در بارود کثرت صدق بود" انجام
گرفت ولی پس از کودتای آمریکائی، انگلیسی
و بازگشت شاه فراری، همان حسین قاضی که
یکبار از گلوله برادران فداکار جان بدر برده بود
توسط رژیم مورد حمایت آمریکا و کل روحانیت
(از جمله "برادران فداکار") به قتل رسید.

۵- سوء قصد به علاء، گویا برای جلوگیری از شرکت
ایران در این پیمان صورت گرفت، ولی ایران
همچنان در این پیمان بنحویز بعدها در پیمان
سنجوبائی ماند.

۶- ترور منصور، گویا برای لغو قانون مصونیت
قضائی اتباع آمریکائی در ایران انجام گرفت.
این قانون لغو نشد، رژیم شاه و جانشین منصور
امیر عباس هویدا تا آخرین روز آن حمایت
کردند.

۷- لایحه پیمان قضیه و کارنامه‌های سه ساله فدائیان
اسلام و وابستگان آنها مانند "جمعیت های متلفه
اسلامی" (از سال ۲۴ تا سال ۵۷) در همین چند سطر فوق
خلاصه میشود. نویسنده کتاب "کارنامه صدق و حزب
توده" (صفحه ۲۰۹)، درباره فدائیان اسلام یعنی

درباره کسانی که مسئولان "بیک ویدکار کشور را
بدست استداره ها و خبر و نشریاتی آنها نه "بیارند،
بدرستی چنین نظر میدهم (۲۳):

"کارشان در سر نوشت سیاسی کشور بهر ای
نداشت و ما تنها برای یادآوری درگاهها
رویدادها از آن یاد کردیم"

توضیحات

(۱) در آنجا آمده بود:
"نقش خائنانی آیت الله کاشانی (و نیز
عمال بی اراده او) از صی تبر ۲۱ به بعد
و نقش تعیین کننده آیت الله کاشانی
(و روحانیان در مجموع) در موفقیت کودتای
امریکائی-انگلیسی ۲۸ مرداد، موضوع
تحقیق جداگانه ای خواهد بود در این
سلسله مقالات به آن خواهیم پرداخت."

و ایضا:
"جدید حیات فدائیان اسلام از چند ماه قبل
از قیام بهمن ماه تا به امروز، خود از موضو
عات فصل بسیار جالبی است که بررسی
آنرا به فرصت جداگانه دیگری واگذار می-
کنیم"

(۲) ما یکبار، در اوایل سال ۱۳۵۶، تحقیق بر
دامنه ای را درباره قانون اساسی سابق، آغاز کرده
بودیم که فقط پیشگفتار آن، چند ماه قبل از قیام،
تحت عنوان "قانون اساسی یا شمشیر چوبین مبارزه
در ۱۸ صفحه منتشر شد و جلد دوم آن کاملاً برای چاپ
آماده بود ولی قبل از اینکه این جلد و جلد های بعدی
آن چاپ شود، رژیم منحوس بهلوی به همراه قانون
اساسی آن، به سمن قیام با شکوه توده ها، به
زیاده دانی تاریخ بروت شد و ما برای نا تمام ماندن
و فراموش شدن آن کار و برای قریب دو سال زحمات
شبان روزی در جمع آوری و بررسی اسناد و مدارک و در
تعمیر فیش ها و غیره، ذره ای تا سف نخوردیم.

و امروز نیز، قبل از اینکه نیاز و ضرورت تنظیم این
سلسله مقالات بصورت یک کتاب احساس شود، چه بسا که
کابوس جمهوری اسلامی، به یمن انقلابی دیگر، خاتمه
یابد. و در این حال، چه بهتر که هزاران کتاب، نسا-
تمام و نوشته بهمانند بقول لنین، بجای نوشتن
برای انقلاب، دستگیران را تجربه کنیم.

(۳) مراجعه شود به سندی که در ویژه نامه آیت الله
طالقانی، در روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۸ شهریور ۵۹،
بجای رسیده.

(۴) برافه شده عکس آیت الله طالقانی در کنار
نواب صفوی در فرودگاه مهرآباد، در "ویژه نامه"
فوق الذکر و سیزدهم مجله سروش مورخ ۱۵/۶/۵۹

(۵) مقاله "فدائیان اسلام، گارد ضربه نهضت ملی شدن
تخت" نوشته مهدی عزت الله سبائی، تا شیدی است،
بر سنا یعنی که در این زمینه درست است.

طالقانی خانه کوچکی در خیابان قلعه وزیر
داشت... نواب و برادرانش ((پس از سو
قصد به علاء)) به آنجا رفتند. پس از چند روز
مرحوم طالقانی درخواست صحیح زودبیا نجا
رفت. ایشان صحبت را به فدائیان کشاند...
من به پیشنها آقای طالقانی بدیدن آنها
رفتم. مرحوم نواب، خلیل، سید محمد

واحدی و عبدخدائی آنجا بودند...
("با دوازده شهید نواب صفوی"، اطلاعات،
۵۹/۱۰/۲۷)

(۶) با اخترا امروز، مورخ هفده اردیبهشت و اطلاعات
مورخ شانزده اردیبهشت ۳۰ (به نقل از کتاب "اطلاعات
نسی درباره تشنجات، درگیریهای خیابانی و توطئه
ها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق"، گردآورنده
محمدت، انتشارات "موسسه خدمات فرهنگی رسا"
اسفند ۵۹، ص ۸۴

(۷) محمد مهدی عبدخدائی وقتیکه درباره حکومت
مصدق حرف میزند، سهواً "نکته‌ی بسیار درست
از زبان قلمش در می‌رود:

"البته من نمی‌توانم بگویم که در ارگانهای
بالا نظراً مهربان‌تریم این بوده است که اصولاً
بحث حکومت اسلامی مطرح نشود."
(پیام انقلاب ارگان سپاه پاسداران انقلاب
اسلامی، شماره ۲۱ مورخ ۵۹/۹/۱۲)

البته ما می‌توانیم بگوئیم که در آستانه‌ی قیام بهمن
ماه ۵۷، در ارگانهای بالا از جمله در کنفرانس
گوادولوپ، "نظراً مهربان‌تریم این بوده است" که
چرا نباید "اصولاً بحث حکومت اسلامی مطرح شود؟ مگر
اصول امپریالیسم نیز دشمنی با کمونیسم و تقدیس
سرما می‌نیست!

(۸) روزنامه‌ی "سیاست جهان" مورخ ۳۰/۲/۲۸ - به
نقل از کتاب "اطلاعاتی درباره تشنجات، درگیریها
خیابانی..."، دفتر اول، صفحات ۱۰۵ - ۱۰۴

(۹) تا مدت‌ها، کارگردان اصلی توطئه ۹ اسفند را
آیت‌الله بهبهانی (با همکاری عناصری نظیر
زاهدی، شعبان جعفری، سرهنگ رحیمی - سرتیپ
رحیمی امروز فرمانده سابق دژبان درجه - سوری
اسلامی - وغیره) می‌دانستند، ولی امروز با اسنادی
که در دست است از جمله سند مهمی به خط و امضاء
آیت‌الله کا شانی به "اعلیحضرت همایون شاهنشاهی"

و ما موریت‌های آقا مصطفی بدستور پدرو آمدورفتنهای
اوبه درباره رونقش نزدیکان آیت‌الله کا شانی (نظیر
شمس قنات آبادی و دکتر بقاشی) در این ماجرا وغیره،
در شرکت فعال آیت‌الله کا شانی در این توطئه،
تردید نمی‌توان داشت و ما بجای خود (در نوشته‌ی
"نقش خائنه روحانیت در نهضت ملی شدن صنعت
نفت")، این مطلب را باز خواهیم کرد.

(۱۰) "تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم برهبری
دکتر محمد مصدق"، نفت چرا و چگونه ملی شد؟، جلد
اول، احمد خلیل الله مقدم، ص ۱۷۸

(۱۱) نوشتن همین مقاله سبب شد که مهندس عزت‌الله
سحابی "لیبرال" از طرف پادوی سر لشکر زاهدی
و مزدور ساواک یعنی جناب عبدالله کرباسچیان به
القاب "بیقرض"، "صادق" و "جوانمرد"
مفتخر گردد (نبرد ملت، دوم اسفند ۵۹).

(۱۲) پیام انقلاب، ویژه‌نامه شهید نواب صفوی
و هم‌زمانش، شماره ۲۴، مورخ ۵۹/۱۰/۲۷

(۱۳) روزنامه کیهان، ویژه "سالگشت شهادت نواب
صفوی، رهبر گروه فدائیان اسلام"، ۵۹/۱۰/۲۷

(۱۴) این کاریکا تور و مقاله "آقای فدائیان اسلام"
مندرج در نبرد ملت ۲۲/۹/۱۴، اولین بار بعد از قیام
در "نگاهی به مطبوعات"، ویژه‌نامه ۲۸ مرداد،
از انتشارات وزارت ارشاد ملی ۱۳۵۹، در صفحات
۱۴۶ - ۱۴۷ کلیشه شد. و همان کاریکا تور بار دیگر
در روزنامه انقلاب اسلامی (بهمراه مقاله "وقت
ارزشها سقوط میکند") در تاریخ ۵۹/۱۲/۲۵ چاپ رسید.

(۱۵) "در مورد شهید معظم شادروان نواب صفوی که
من نخستین بار در مددکارو (نبرد ملت) یگانه زینان
گویای آن مرحوم و فدائیان اسلام بود... با دیدگویی
نفوذ برخی عناصر نواب در صفوف مقدس فدائیان
موجب انشعاب و مناسقاتی گردید که ما نیز خواه ناخواه
در یکطرف قرار گرفتیم و این نقار مختصر هم
وساطت پدران آیت‌الله العظمی طالقانی برطرف
گردید که یکی از نشانه‌های آن تجدید دوستی (در سال
۲۴، قبل از سوء قصد به علاء)، با زداشتن من پس
از حمله به علاء نجست وزیر خائن وقت هم‌زمان با رهبر
فدائیان اسلام... میباشد" (نبرد ملت ۵۸/۴/۲۷).

کرباسچیان در جزوه "علل توطئه مکارانه ارشاد
ملی علیه نبرد ملت، نخستین نشریه انقلابی
اسلامی ایران" مقاله مورخ ۵۸/۴/۲۷ را بعنوان
"سند شماره یک" مجدداً چاپ میکنند و در صفحه ۱۷
می‌نویسند که این "سند" در زمان حیات "شادروان -
آیت‌الله طالقانی" انتشار یافته و مورد تکذیب
ایشان قرار نگرفته است.

(۱۶) "برنامه انقلابی فدائیان اسلام"، چاپ
سوم، بهمن ۵۷، اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷

(۱۸) "مباحثه حجت الاسلام لواسانی، مدیر نشریه
"منشور برادری" با محله پیام انقلاب، ۵۹/۱۰/۲۷

(۱۹) "شهید سید محمد واحدی در یک جیب سرباز نشست
و پرچم سبز کوچکی را در دست گرفت و با اشاره به این
پرچم که تکان می‌خورده بر پایه تکبیر از تمام ماشینها
که به استقبال شهید نواب صفوی رفته بودند و حدوداً
سی ماشین بودند، بلند میشد... مرحوم طالقانی
در استقبال شهید مرحوم نواب صفوی در فرودگاه
حاضر بود و عکسی هم اکنون موجود است که مرحوم طالقانی
نسی در کنار مرحوم نواب صفوی است و من هم در کنار
شهید نواب صفوی هستم... با مرحوم طالقانی به
خیابان اصف آمدیم و به منزلی که برادران مرحوم
نواب به ما می‌دوینست تومان اجاره کرده بودند
رفتیم و مرحوم طالقانی آن روزها را با ما صرف
کرد... (مباحثه با محمد مهدی عبدخدائی، اطلاعات
۵۹/۱۰/۲۷)

(۲۰) "برنامه انقلابی فدائیان اسلام"، مقدمه ص ۳

(۲۱) "بای صحبت برادر ما شهید نواب صفوی سید
محمد میرلوحی"، روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۸

(۲۲) از جمله کسانی که به نواب پیشنهاد سفارت
وزارت دادند، رزم آرا بود:

"رزم آرا نماینده‌ای هم سراغ نواب فرستاد
تا در مقابل پست سفارت وزارت، دست
از میبازره بزند" (مباحثه با محمد مهدی
عبدخدائی، اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷)

یک لحظه تصورش را بکنید: نظامی قلدری بنا خصوصیات
رزم آرا که برای آدمی مانند آیت‌الله کا شانی
(با آن قدرت عظیم در آن ایام که حتی روزنامه
لوموند - که در این زمینه‌ها کمتر اوراق میکند - او
را "پاپ شیعیان" خوانده بود) تره هم خورد نمی‌کرد و
میگفت "مسجد را بر کاشانی خراب میکنم"، آنوقت
به بچه آخوند جعلقی، پیشنهاد سفارت و وزارت بدهد

(۲۳) "برنامه انقلابی فدائیان اسلام"، چاپ سوم
مقدمه، ص ۳

توضیحاً "افزاه کنیم که نواب صفوی در اوایل سال
۳۳، از مصر به تهران باز می‌گردد. اگر بلافاصله به
ملاقات شاه رفته باشد و اگر بلافاصله بعد از این
ملاقات تصمیم به "مخفی شدن" گرفته باشد، با توجه

با اینکه در دیماه ۳۴، دستگیر و محاکمه شده است، "فعالیت‌های مخفی" او یکسال و چند ماه می‌شود، نه چهار سال.

(۲۴) مصاحبه با تیمسار دکتر شایان نوری، وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی، "مجله رکنیاری امروز، شماره ۴ مورخ ۵۸/۲/۲۷

(۲۵) این ملاقات در زمانی صورت گرفت که سپهبد زاهدی از کار برکنار شده و حسین علاء مهره شناخته شده انگلستان (در فروردین ۳۴) به نخست وزیری رسیده بود. آیا این ملاقات در رابطه با سوء قصدی نبود که چندی بعد، در مجلس ختم پسر آیت الله کاشانی، در مسجد شاه، بجان حسین علاء بعمل آمد؟ این احتمال (فعلاً احتمالاً) را اگر در کنار بیانات سوخته حجت الاسلام عظیمی (از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام - با توفیق الله کریم) سچان قرار دهیم، آنوقت مفهوم واضحتری پیدا میکند:

"ما علاء را میخواستیم بکشیم... اما به ما خیانت کردند (کی؟)، در اسلحه دستکاری شده بود. حتی خیلی از برادران هم رزم ما از این قضیه خبر نداشتند که من برایشان این سرافا ش کردم. اسلحه که می‌باست با آن اسلحه علاء ترور شود، اسلحه‌ای بود که خان نداشت، لوله‌اش تراشیده شده بود. گلوله‌اش بی ارزش بود. آن خیانت بما شد" (نبرد ملت، ۵۹/۶/۲۲)

(۲۶) مصاحبه با برادر نواب صفوی، روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۸

(۲۷) تاریخ سی ساله، دفتر دوم، بیژن جزینی، صفحات ۶۸-۶۶

(۲۸) اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷. در اینجا دو ایراد به نظر عزت الله سجانی وارد است: اولاً این ارتباط باید منطقی در اوایل سال ۳۴ برقرار شده باشد نه در دیماه و بهمن ماه ۳۲، ثانیاً بگمان ما این نواب نبود که با کاشانی ارتباط برقرار کرد، بلکه عکس قضیه باید درست باشد: کاشانی دوباره با نواب ارتباط برقرار کرد.

(۲۹) یادداشت شهید نواب صفوی، اطلاعات ۵۹/۱۰/۲۷ (۳۰) کیهان مورخ ۳۴/۱۰/۱۵ - به نقل از "سند شماره ۴ در جزوه" علل توطئه‌های مکارانه ارشاد ملی علیه نبرد ملت...، عبدالله کریم سچان، صفحات ۲۱-۲۰

(۳۱) آیت الله خزعلی، عضو شورای نگهبان در مجلس شورای اسلامی، در مقاله "شهید نواب صفوی" بقصد ماست مالی قضیه چنین مینویسد:

"متأسفانه بعضی با جواز بی‌تصنعی حرکاتی را کردند که رابطه ایشان (نواب) و آیت الله بروجردی مرجع زمان کمی تیره نبود، ایشان درست به ما هیت مرحوم سید نواب پی نبردند از این رو احتیاط کردند و روی خوش چندانی نشان ندادند و حتی کم کم به عواقب نامطلوب منتهی شد، گرچه آنطور که میگویند در اواخر، مرحوم آیت الله بروجردی پی برده بود و کمی هم به دفاع برخاسته بود که سید گرفتار نشود ولی دیگر

مطلب از دست رفته بود و جبار زمان - شاه دیکتاتور - در مقام قتل ایشان برآمد و ما چرا واقع شد (مجله پیام انقلاب، شماره ۲۴ مورخ ۵۹/۱۰/۲۷)

(۳۲) مصاحبه با "رهبر یک گروه افراطی اسلامی در پاریس" روزنامه اطلاعات، ۸ بهمن ۵۷.

توضیحاً اضافه کنیم که در ۸ بهمن ۵۷، شاه مدتی است که از ایران گریخته، با اینحال حاج مهدی عراقی، "فدائی شجاع اسلام"، در شهر پاریس، هنر سوزاز "ما موران دولتی" نام میبرد و نه از رژیم شاه! احتیاط ضرر ندارد: هنوز ممکنست که برگردد.

(۳۳) این کتاب به قلم یکی از اعضاء سابق حزب توده که در زمان حیات مصدق نوشته شد، از نظر مصدق گذشت (یعنی تاریخ نگارش آن قبل از فوت مصدق در ۱۴ اسفند ۴۵ است)، و در سال ۵۲ بطور مخفی در ایران انتشار یافت و در سال ۵۴ در خارج از کشور تکثیر شد. بنابراین این کتاب توسی نیست که پس از قیام و متاثر از جریان‌های کنونی جامعه، درباره فدائیان اسلام به داوری نشسته باشد.

مبادله ارتجاع

"طرح قصاص در پاکستان انجام خواهد شد" - اطلاعات ۱۶ فروردین ۱۳۶۰. با توجه با اینکه رژیم ارتجاعی پاکستان دست کمی از رژیم ارتجاعی ایران ندارد، و توانائی اش را در عرصه "ابتکاراوسی" چون طرح قصاص نمیتوان دست کم گرفت، و به علاوه چون در اخبار مربوط به این "تحول" عظیم در "جمهوری اسلامی پاکستان" سخنی از الهام گرفتن این دولت از دولت ایران در میان نیست، نمیتوان به سادگی اظهار نظر کرد که "انقلاب اسلامی ایران به پاکستان" ما در "شده است" البته دولت ایران دولت پاکستان را در انجام این مهم تنها نگذاشته و فرد بسیار مناسبتی، سید محمود کاشانی، پسر سید ابوالقاسم کاشانی، برای شرکت در "کمیته قانون گذاری اسلامی" به اسلام آباد پاکستان رفته است. (اطلاعات ۲۴ فروردین ۱۳۶۰) در نتیجه با در نظر گرفتن سفر کاشانی به پاکستان و مسافرت ضیاء الحق به ایران، و آمدشدهائی نظیر اینها، روابط بین دو دولت را میتوان حداقل در سطح "مبادله ارتجاع" توصیف کرد.

مستضعفان جهان...

آیت الله خمینی ادامه می‌دهد: "انشاء الله بزودی این مستکبرین بجای خودشان بنشینند و آنها تکیه به شما ظلم کردند وستم و هجوم کردند انشاء الله خداوند آنها را فانی کند." ولی دیر نیست روزی که کارگران و زحمتکشان با نیروی خویش سرما به داران و نظام سرما به داری را فانی سازند.

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دگر باید

روی دیگر مکرسی بورژوائی

میان ۱۰۰ نفر را دستگیر کرده است؛ کد این ارتشام در حقیقت ۲ سراسر ارقام هفته‌های قبل است. ولی علت اصلی و بنیادی کدام است؟ واقعیت امر اینست که سرمایه‌داری انگلیس هیچگاه براسری کامل و واقعی بین رنگین بوستان با سفیدپوستان قائل نشده و بطرق مختلف بین آنها تبعیض قائل شده است. این امر هم در برخورد با مهاجرین رنگین پوست و هم در برخورد با سیاهان و سایر رنگین بوستان مفیم انگلیس مشهود است.

یکی از مشا و زمین فضائی وزارت کشور بریتانیا بوضوح به نژادپرستانه بودن قانون مهاجرت اعتراف کرده و با امتحان می گوید:

"تمام سیستم کنترل مهاجرت بر اساس تبعیض است، جوهر قانون مهاجرت اینست که افراد بر اساس نژاد یا ملیتشان مورد تبعیض واقع شوند و برخی از مسئولین و طیفه دارانند که موثر بودن این تبعیض را تضمین کنند." (گاردین، ۳ اکتبر ۱۹۸۰).

و این در حالی است که میانسویها سفید پوست کسسه در بریتانیا بوهی قلیل از استعمالات متولد شده اند. بطور اثنوما نیک حق اقامت داشتند در بریتانیا را دارا هستند. همچنین اهالی کشورهای اروپائی با زارمشتترک بر احوالی مبتنوا شدند و در بریتانیا نباشده، در آنجا اقامت کنند و اجازه کار داشته باشند.

یکی از قوانینی که مکرر و بخصوص علیه رنگین بوستان و سیاه بوستان بکار میرود، قانون است که اصطلاحاً "سای (محقق کلمه‌ی سوء ظن) نامیده میشود و به پلیس این اجازه را میدهد که افرادی را که مورد سوء ظن واقع میشوند، بدون حکم جلب و دستگیری بلافاصله مورد جستجوی بدسی و با زحوشی قرار دهد.

گوشی قانون مهاجرت فوق‌الذکر و سایر قوانین برای اثبات نژادپرستی دولت انگلیس کافی نبود که خیر دولت لایحه دیگری به مجلس فرستاده است. بر اساس این لایحه علاوه بر آنکه ورود و اقامت دائمی در انگلستان را برای رنگین بوستان و سیاه بوستان اهل آسیا، آفریقا و جزایر کارائیب غیر ممکن میسازد بلکه سایر رنگین بوستان را که اکنون مقیم انگلستان هستند با مشکلات جدی روبرو میسازد. نظر نژادپرستان حزب محافظه کار را یکی از نمایندگان حزب در مجلس عوام، جان کارلایل هفته گذشته بطور موجز اینگونه جمع‌بندی کرد:

"من خواهان قانونی هستیم که اجازه‌ی اخراج غیر سفیدپوستانی را که در بریتانیا متولد شده‌اند به کشور موطن والدینشان بدهد." از طرف دیگر علت اصلی تشدید و تقویت تلاشها برای تصویب قانونهای نژادپرستانه و بروز اینگونه احساسات را در مقطع کنونی، باید در وضعیت بحرانی

روزهای جمعه، سینه و یکشنبه ۲۰، ۲۱ و ۲۲ فروردین، ناصبی بریکسون در جنوب لندن شاهد شدیدترین زد و خوردهای چند دهه‌ی اخیر بین سیاه بوستان مقیم ناحیه با پلیس انگلستان بود. در این زد و خوردها که منجر به ریشی شدن سیس از ۲۴۰ نفر و منجمله ۱۶۵ نفر از افراد پلیس شد. برای اولین بار سیاه بوستان برای مقابله با پلیس آرمیهای دستی استفاده کردند. ابتدا این امر در ایرلند شمالی که مبارزه برای حق تعیین سرنوشت سالهاست جریان دارد امری روزمره و عادت است. ولی در خود انگلستان (که با ایرلند شمالی، اسکاتلند و ولز، بریتانیا با اصطلاح کبیر را تشکیل میدهد) تا رگی دارد. در برخورد های سه روزه بیش از ۲۰۰۰ سیاه بوستان با تشکیده شدن و یا خاک یکسان گردید و تعداد زیادی از ماشینهای پلیس و اژکون شد. خرابیها سحدی بود که آخرین ارقام رسمی میزان خسارات را در حدود ۱ میلیون پوند، (بیش از ۲ میلیون دلار) تخمین میزنند.

البته این بدخسین زد و خوردها پلیس است و به آخرین آنها خواهد بود. پیش از این نیز زد و خوردهائی در سطح وسیع بین سیاه بوستان و کارگران پلیس انگلیس رخ داده بود. کارنا وال نا تیتکا هیل که سالانه در ماه سپتامبر (حدود شهریور) در ناحیه‌ی بیهمین نام از لندن برگزار میشود در آن هزاران رنگین پوست شرکت میکنند، همه ساله محل برخورد های گسترده با پلیس است که با حضور بیش از حد خود باعث تحریک جمعیت، که همواره چاق پلیس را بالای سر خود حس کرده‌اند، میشود. مثلاً در سال ۱۹۷۶ در زد و خوردهائی که حین این کارنا وال رخ داد نزدیک به ۹۰۰ نفر زخمی شدند که حدود ۳۲۵ نفر از زخمیها را افراد پلیس تشکیل میدادند. زد و خوردهائی حین کارنا وال در سال ۱۹۷۷ بیش از ۲۵۰ نفر زخمی بجا نماند که از این تعداد ۱۷۰ نفر از پلیس بودند. در میان سایر زد و خوردهائی وسیع با پلیس در دهه‌ی اخیر میتوان از برخورد معدنچیان اعتصابی با پلیس در سال ۱۹۷۴ (اعتصابی که منجر به سقوط دولت محافظه کار شد)، برخورد های مختلف بین مبارزین جنبش کارگری از طرفی و پلیس و فاشیستها از طرف دیگر (در تظاهرات فاشیستها در محلات هندی و سیاه بوستان نشین) مثل منطقه‌ی لویشام لندن، ساتال لندن (که منجر به قتل یک معلم توسط پلیس شد)، برخورد های که حین اعتصاب در کارخانه‌ی گرا سوک رخ داد، و غیره نام برد.

علت بلافاصله وظا هری این زد و خوردها را باید در تنها جم جدید پلیس علیه سیاه بوستان ناحیه‌ی بریکسون جستجو کرد. قایل ذکر است که طی هفته‌ی قبل از زد و خوردها، پلیس تحت عنوان مبارزه با دزدی، حیب بوری و مواد مخدر بیش از ۱۰۰۰ نفر را در ناحیه‌ی بریکسون مورد با زحوشی قرار داده و از این



روی دیگر ...

اقتصاد انگلیس جستجو کرد. سیاستهای پولی دولت محافظه کار در طی دو سال گذشته منجر به رکود شد. اقتصاد وی و تعطیل شدن حداقل ۱۰ هزار شرکت مختلف شد است (نیوزویک ۱۳ آوریل و مخالفت با این سیاستها حتی به بخشهایی از حزب محافظه کار و اقتصاددانان دست راستی سرمایه داری هم سرایت کرده است. تعداد واقعی بیکاران به حدود ۴/۵ میلیون (آمار دولتی ۲/۵ میلیون) رسیده است. تحت همین شرایط طبیعی است که دولت سرمایه داری برای پنهان کردن ناتوانی سیاستهای سرمایه داری در حل بحران سعی در ایجاد تفرقه بین بخشهای مختلف زحمتکشان کرده و یک بخش را مقصر بیکاری دیگران قلمداد کند تا خود را از زیر ضربات جنبش متحد کارگری موقتا "بیرون بکشد. در جامعه بیرونی نیازی به بهترین جریبه دولت برای اینکار حمله به رنگین پوستان و مقصر قلمداد کردن آنهاست.

با این ترتیب با توجه به این مسائل و در نظر گرفتن اینکه بزرگترین یکی از مناطقی فقیر هستند است که در صدها بیکاری هر آن طبق آمار رسمی به میزانی در حدود تقریباً دو برابر سطح کشور می رسد نمیتوان تصور کرد که کار دبه استخوان جوانان سیاه پوست که بیش از هر کسی دیگر در معرض فشار پولیس قرار دارند رسیده باشند.

مبارزه سیاهان و سایر رنگین پوستان علیه تبعیض نژادی و سایر جوانان استعمار سرمایه داری در بریتانیا، یکی از ابعاد مهم مبارزه طبقاتی در آن کشور بشمار می رود که همچنانکه بارها مشاهده شده از پتانسیل مهمی برخوردار است. از جانب دیگر مبارزات و اعتصابات کارگری نیز در حال رشد است و اعتصاب نیم روزه وسیعاً رگسترده ای کارگران خدمات عمومی بلافاصله بعد از زود خوردن نشان داد که طبقه ای سرمایه دار بریتانیا برای اینکه رنگین پوستان را مقصر بیکاری جلوه دهد مشکلات فراوانی در پیش روی دارد. مسئله ای مهمی که جنبش جیب انقلابی در انگلستان اکنون با آن روبروست پیوند مبارزه رنگین پوستان علیه فاشیسم و نژادپرستی با مبارزات کارگری در کارخانه ها و مبارزه برای حق تعیین سرنوشت بویژه در ایرلند شمالی و مبارزه رنگین پوستان بخواه حقوق برابر در سطح جامعه (یعنی دیگر ابعاد اصلی مبارزه انقلابی در حال حاضر) است. مسلم اینست که زود خوردن های اخیر در بزرگترین شهر آمیز ترین مبارزات توده ای علیه پولیس بعنوان یکی از ارگانهای مهم سرکوب دولت سرمایه داری، در چندین سال اخیر بود. فعل توپسی را در تاراج مبارزات انقلابی بی معاصر بریتانیا نگاشته است، که بیروزی نهایی آن در گرو گسترش و رشد آگاهی سوسیالیستی در میان طبقه ای کارگر بریتانیا و سازماندهی انقلابی آن، و پیوند طبیعی آن با مبارزات طبقه ای کارگر اروپا به خاطر سوسیالیسم در سراسر قاره ای اروپاست.

"رفیق" کیانوری:

انقلاب "چیز وحشتناکی" است!

چند هفته ای است که نورالدین کیانوری، به مقتضای سن، نامط " جوانان امروز " جلسات گرم و " برادرانه " ای دارد که گاه از جلسات " پرسش و پاسخ " ایضا به اشتراک و کارگردانی ایشان ما لیترنند. در اینجا فقط به یکی از نکات مطروحه در جلسه اخیر (" جوانان امروز " ، ۳۱ فروردین ۱۳۶۵) می پردازیم، تا ببینیم در جلسات بعدی چه پیش خواهد آمد.

در جلسه مربوطه " برادر " صاحب کفایت از آقای کیانوری می پرسد که چطور او (کیانوری) که در بنام " چهارم " حزب " ، پس از کودتای ۲۸ مرداد، در جناح اقلیت بوده حالیه مقام دبیر اولی بخوانید مدیر کلی - ارتقاء رتبه پیدا کرده است. آقای کیانوری پس از ذکر اینکه " حزب توده ایران حزب فدرمندان " است، بلکه " حزب افراد داوطلبه است " و طبعاً در آن اختلاف نظر هست، و " اقلیت از نظر اکثریت در عمل تبعیت میکنند " توضیح میدهد که نظرات ایشان در " یک دوره تاریخی " یعنی همین دو سال و نیم " سن " به نظر " اکثریت کسبه مرکزی " تبدیل شده و نتیجتاً جناب ایشان هم رسیده اند به آنجائی که امروز هستند! کیانوری سپس تأکید میکند که " سایر این چیز وحشتناکی انجام نگرفته، یعنی انقلابی نشده است که در داخل حزب توده ایران ... (حزب ما) " هم تکامل کرده، هم رشد کرده، و به این مرحله رسیده است.

(تأکیدها از ماست) اینکداین " هم تکامل کردن و هم رشد کردن " بنگاه آقای کیانوری " تغییر نظرات در دوره های تاریخی " در واقع امر چه بوده است و هست بر اغلب آشنایان به سابقه ای " حزب " پوشیده نیست. اما با یادمان کرد که آقای کیانوری حداقل بیست و واقعیت را در همین چند جمله بیان کرده است: در داخل اجزایی نظیر " حزب " ایشان چیزهای " عادی " و " خوشامندی " چون کودتا - چه سلامت - آمیز و چه خویش - ریادانفاق می افتد، اما چیزهایی وحشتناکی چون انقلاب در خارج حزب به وقوع میبندد. بخصوص موغی که، مثل مورد ایران، " حزب " در خارج از کشور هم باشد و نتواند از وقوع آن جلوگیری کند! تا گفته نباید گذاشت که " حزب " در چنین مواردی هم رویه اش را سبب یازد، بلکه بلافاصله دور کند " سازوخت " بها می آورد و برای به کجسراه کشاندن انقلاب " از جان و دل " میکوشد. از قدیم گفته اند: جلوی ضرر را زهر کجا بگیری منفعت است!



مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

گزارشی از وضع آوارگان جنگ در اصفهان

اولین شماره " راه رهایی " نشریه هواداران " سازمان وحدت کمونیستی " در اصفهان اخیراً انتشار یافت . این شماره از نشریه حاوی مطالب زیر میباشد :

- هشدار به نیروهای کمونیست
- چهارچوب همکاری
- بحث سیاسی ممنوع
- گوشه ای از سیاستهای کشاورزی رژیم
- گزارش از شرکت نفت بار
- گزارش از وضع آوارگان جنگ در اصفهان
- اخبار

ما ضمن آرزوی موفقیت برای این رفقا گزارشی از وضع آوارگان جنگ در اصفهان از این شماره ی " راه رهایی " را نقل می کنیم .

خود آوارگان روبرو گردید . آوارگان جنگی شعار میدادند " ما به جبرفت نمیریم - حتی اگر بمیریم " مقاومت متحد آنها سپاه پاسداران را ناکام گذاشت و سپاه شکست خورده و ما بوس همچون دیگر موارد ، به شیوه احمقانه دیگری دست زد و آن منحل کردن شورای محلی آوارگان این کمپ که از هریک بلوک یکنواخت نماینده در آن شرکت داشت بود .

بعد از این مقاومت تاکنون همواره ۱۰۰ نفر ارتشی با سه دستگاه ریوهمه جار از برنظر دارند تا از هرگونه تجمعی جلوگیری کنند . نگاهی کوتاه به جیره غذایی آوارگان جنگی پراکنده در نقاط مختلف اصفهان نشان میدهد رژیم از چه چیزی ترس دارد که ارتشهای سرکوب خود را بدانجا گسیل میدارد .

برنج	ماهیان	برای هر نفر	۷۵ کیلوگرم
قند	"	"	۲۰۰ گرم
شکر	"	"	۲۰۰ گرم
نخود	"	"	۱۲۵ گرم
لوبیا	"	"	۱۲۵ گرم
چای	"	"	۲/۵ گرم
روغن	"	"	۷۵ گرم
وجه نقد	"	"	۵۰ تومان

آنها همه شیرجه برای هر خانواده ۴ نفره ۴ عدد

کمپ شاهین شهر جیره خشک دریافت نمیکنند و بجای آن هر خانواده ۹ نفره ۱۲۰۰ تومان درمناهی میگیرد ، یعنی برای هر نفر در ماه ۱۳۳ تومان بیشتر مردم این منطقه با کمک خودیاری مردم قادرند حداقل وسایل معیشتی خود را فراهم کنند .

علاوه بر آوارگانی که در حال حاضر در اصفهان اسکان دارند قریباً ۵۰ هزار نفر دیگر از اهواز و دزفول در زرین شهر اسکان داده شوند . علت اسکان این عده در زرین شهر دورنگاه داشتن وضع بد آنان از دید مردم است .

رژیم جمهوری اسلامی که فقط در بیانیتهایش حامی آوارگان است ، چون دعای خیرش بعد از نماز جمعه اجابت نشد جز آنچه کرده است چه میتواند بکند؟ هموطن

جنگ خاندان برانداز ایران و عراق فقط بسود دست اندرکاران رژیم است تا به بهانه آن بتوانند بیعرضگی خود ، استبداد ، فقر و بیکاری حاکم بر جامعه را به شایسته و هر صدای حق طلبانه ای را در گلو خفه کنند . با مقاومت و پایداری در مقابل چکمه پوشان جدید و قدیمشان ، حاکمیتهای ارتجاعی هردو کشور را نفی کنیم .

تا بود با حکام جنگ افروز ایران و عراق برقرار با داتحادت و حمتکشان ایران و عراق



جنگ ارتجاعی ایران و عراق تاکنون هیچ شمری جز بی خانمانی و فقر زحمتکشان هردو کشور نداشته است . بیش از دو میلیون از ساکنین مناطق جنوب در حال حاضر بدون خانه و کاشانه و بدون تامین اجتماعی آواره شهرهای مختلف شده اند و استان اصفهان بعنوان یکی از بزرگترین مراکز پناه آیین آوارگان بوده است آنچه که در این جا آورده میشود در حقیقت گوشه ای از زندگی فلاکت بار این خانواده ها میباشد . در حالیکه بقیه اردوگاهها حتی این اندک امکانات ناچیز را هم ندارند .

کمپ ملک با ظرفیتی حدود ۴۵۰۰ تا ۴۶۰۰ نفر آواره در کنار جاده اصفهان - تهران واقع میباشد . این کمپ در مجموع از ۱۶ بلوک تشکیل شده است و از این تعداد سه بلوک در اختیار آوارگان نیروی دریا - نی ، بنیاد شهید و بنیاد مستضعفین میباشد . هر خانواده جنگ زده تنها یک اتاق به وسعت ۱۲ متر مربع در اختیار دارد . تمام آسکنه ۴۵۰۰ نفره این اردوگاه تنها یک پزشک و بدون کشیک شبانه دارند که اغلب داروهای تجویزی این پزشک هم میباید از بیرون و با پول خود اهالی اردوگاه خریداری شود . برای این آوارگان حداقل جیره غذایی در نظر گرفته شده است که توسط فیش و از طریق استانداری در اختیار آنها قرار میگیرد . البته وصول فیش آذوقه ، با تاخیر گاهسی چهار تا پنج روزه انجام میگیرد که در این مدت تاخیر هیچ گونه روزنه دیگری برای امرار معاش باقی نمیماند و با بستی از جیره های قبلی پس انداز شده با شد .

این کمپ تا یک ماه قبل زیر پوشش حلال احمر قرار داشت و جیره های در نظر گرفته شده بدون کوچکترین پارتی بازی تقسیم میشد ، تا اینکه سپاه پاسداران وارد معرکه گردید و هلال احمر را لانه کمونیستی قلمداد نمود و آنها را به منطقه دیگری کوچ داد و خود را اسکان وارد میدان شد . وضع زندگی فلاکت بار این کمپ سبب شده بود که نظر مردم باین منطقه جلب شود و سپاه پاسداران هراسان از این امر ، تصمیم گرفت بهر قیمتی که شده تعدادی از این خانواده ها را به جبرفت منتقل کند ، کاریکه با مخالفت شدید مردم و بخصوص

مستضعفان جهان شاد باشید !!؟

حاکمان حامی سرمایه داران و مدافعان مالکیت خصوصی غیرمعمولاً می تلاشند تا نشان درگفتار خویش نیزگونه نظری، ساده انگاری و همچنین حمایت آشکار خود را از "مستکبران" بروز می دهند و با اندکی دقت و تا مل درگفتار و به حتی عملکرد این آقایان موارد جالبی به چشم می خورد. زاین جمله است سخنان "امام امت حامی مستضعفان" وی در دیدار با گروهی "گودنشینها" و قشای جنوب شهر (یکشنبه شانزدهم فروردین ماه) مطالبی و عبارات دیگر تازهای ارائه کرده قابل توجه است. مطالب عنوان شد: توسط "بنیانگذار جمهوری اسلامی" در درجه اول از این نظر جالب توجه است که دید او را از طبقه بقول خودش هم محروم روشن میکند.

آیت الله خمینی می گوید:

"انقلاب اسلام، این انقلاب مهم اسلامی رهبران کوششهای این طبقه است طبقه محروم، طبقه گودنشین، طبقه ای که این نهضت را به ثمر رساند و توفیق هم نداشت"

"این طبقه محروم جامعه بود که از همه رفاهها محروم بود لکن... با ایمان این حرکت را دنبال کرد و شهید داد و در مقابلش چیزی مطالبه نکرد."

"... این طبقه محروم که در ازاء خدمتش غیر از خدا از کس دیگری چیزی نمی خواهد"

همانطور که ملاحظه شد "طبقه" محروم (با بیست استدلال ساده و سرانگشتی) "طبقه ای" است که از همه رفاهها محروم است، تماما گرفتاریها و بدبختیها از آن اوست، شهید می دهد و خلاصه "طبقه ای" است که بی کم و کاست پدرش در می آید. اما آیا این شروط کافی است؟! از نظر آقای خمینی خیر! و فراموش نمیکند در پایان هر جمله بگویند که "طبقه" محروم با بد طبقه ای باشد که توقعی نداشته باشد و چیزی مطالبه نکند و اگر هم چیزی می خواهدند از سرمایه داران ز الوضعتی که او را استعمار میکنند و بشکل قهرآمیز بلکه از خداوند متعال و برای "آن دنیا" مطالبه کند. بنا بر این کارگزاران و زحمتکشانی که از فقر و گرانی به تنگ آمده اند، در شرایط سخت کار روزندگی جان می کنند و فریاد بر می آورند جزو "طبقه" محروم حساب که نمی شوند هیچ، بلکه خدا انقلابی هم هستند.

این از طبقه محروم، بپردازیم به افاضات دیگر که جالب توجه تر هستند. او در جای دیگر می گوید:

"من امیدوارم که شما ملت بزرگ و شما ملتی که محروم هستید لکن پیش خدا عزیز هستید گمان نکنید که کاخ نشینها بسیار مرفه هستند ((پس لابد بسیار مرفه نیستند)) آنها دلها بشان لبریز از تزلزل است... آنها قلبها بشان آرام نیست، تزلزلی که در بین کاخ نشینها هست در بین کوخ نشینها نیست. (عجب موهبتی!!؟) آرامشی که این طبقه مردم دارند آن طبقه ای که به خیال خودشان در آن بالاها هستند ندارند ((پس واقعاً در آن بالاها هم نیستند)) شما اگر

توجه کنید قدرتهای بزرگ را می بینید که آنقدر اضطرابی که در سران قدرتهای بزرگ هست در شما اشخاصی که برای خدا عمل می کنید و از خدا می خواهید اجزا، در شما این اضطراب نیست. این یک نعمتی است که خدا به شما داده و شاید ما هم نتوانیم درست بفهمیم نعمتهای خفی الهی را. ((اتفاقاً ما هم نمی فهمیم)) نعمت طمانینه، نعمت آراش، نعمت سکنه قلب، اطمینان قلب در شما گروهها و در گروههای به نظر آنها مستضعف ((عجب پس در واقع مستضعف نیستند)) و در آن بالاها نیست آن بالاها همه اضطراب است و در کاخهای بزرگ نشسته اند و

غصه می خورند شما در کوخها نشسته اید و آن غصه ها را ندارید این از الطاف خداوند است بر شما، و من امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی عنایتش را بر سر شما ملت عزیز و ملت های سلامی مستدام دارد.

(تو می تانی کیدها و جملات داخل پرانتز از ما ست) جکیده سخنان حاکی از این است که مستضعفان شاد باشید که خداوند به شما لطف کرده و با وجود اینکه مثل سگ جان می کنید، در کارگاه ها و کارخانه ها جان به لبیتان می رسد، به سبب نداشتن شرایط درمانی و بهداشتی کوچکترین عارضه ای برایتان به فاجعه تبدیل میشود، از فقر و گرانی به ستوه آمده اید و آلی آخر، اما خوشحال هستید و غصه

نمی خورید لکن بیچاره مستکبران که با وجود داشتن تمامی وسایل رفاهی و برخورداری کامل از لذایذ زندگی غصه می خورند و قلبهایشان آرام نیست. بقیه در صفحه ۱۵

شهادت دیگر

درواه ضد "انقلاب فرهنگی"

۳ بدستان و باندهای سیاه پاسدار سرمایه دست به جنایت دیگری زدند. باز "۱۶ آذر" دیگری آفریده شد. وجه فراوان ۱۶ آذر ها که در سال گذشته پشت سر نهاده ایم. عوامل بیشتر موزبون رژیم جمهوری اسلامی اینبار، عازاز سرکوب و نابودی مسالوح مبارزات دانشجویان مترقی، در صفوف تظاهرات هرات هواداران سازمان پیکار بمی منفر کردند و منفر را به شهادت رسانیدند. رژیم جنایتکار یکبار دیگر دست تا مفرق به خون آلوده خود را به خون دانشجویان دیگر آغشته ساخت. و بخاطر بیا و ریدت... استادان دانشجویان و استادان مترقی را که تنها از آغاز ضد "انقلاب فرهنگی" با اینطرف در قتلگاه سرمایه قربانی شده اند، و مگر بجز این است که خدا انقلاب عملکردی جز با بودی انقلاب ندارد. دیر نیست روزی که تمامی این جنایتکاران در پیشگاه انقلاب به مجازات برسند. پیش بسوی آنروز.

یا ددوشهید با زگشا ئی دا نشکا ه گرامی باد

گرامی باد یاد شهدای سنگر آزادی

در حاشیه رویدادها

شکنجه اقلایون، پذیرائی از جنایتکاران

چون خودش مجازات است - و ایذاء و آزار شخصی هم طبق قانون اساسی شکنجه محسوب نمیشود، چون منظور از آن گرفتن اقرار یا کسب اطلاع نیست. یکی از اینگونه موارد هم بداعترا ف منتظری " تجاوز به یک جوان " زندانی است، امری که به عقیده منتظری هیچ ربطی به شکنجه ندارد، بلکه انحراف جنسی و فساد است و باید حکم شرعی و اسلامی در مورد آن اجرا شود. (همان مصاحبه)

به لطف افشاگری های پیگیر و وسیع نیروهای انقلابی امروز کمتر کسی است که نداند که شکنجه در داخل و خارج زندانهای جمهوری اسلامی وجود دارد و کمتر کسی است که نداند که قربانیان شکنجه - گناه منجر به مرگ - عمدتاً زندانیان سیاسی - بخصوص همان ۱/۵ در مورد نظر بشارتی هستند، و گرنه زندانیان سیاسی و اراکی، زنیهای شاهنشاهی، قاچاقچیان، بیان عمده و اشرافی نظیر آنها مورد عفو قرار میگیرند چون به عقیده "انام است" مثل مسیت اجتماع نیستند، و در موارد بسیاری هم به خدمت رژیم استعما رگر جدید در میآیند. جاسوسان خارجی هم که با سلام و صلوات آزاد و به خارج از مرزها بدرقه میشوند پس چگونه است که وقتی حتی " رئیس جمهوری اسلامی هم" ایفته برای تقویت خود در مقابل حریفان وجود شکنجه را تأکید میکنند و از آن حرفهای تبلیغاتی میسازند. با ژیک ساواکی و یک دیوانه باوقاحت تمام میگویند بخشی از این " مسائل جاری در زندانها " ناشی از " ایذاء و آزار شخصی "، بخشی ناشی

محمد علی بشارتی جهرمی که در رژیم شاه ساواک همکاری میکرد (مجاهد ۱۱۶)، در رژیم جمهوری اسلامی " وکیل مردم جهرم " در مجلس شورای اسلامی، و نماینده مجلس در هیات بررسی و شایعه شکنجه در زندانها " است. به گفته موسوی اردبیلی (۵۹/۱/۱۹) بشارتی " به علت تراکم کار نتوانسته بوده " با هیات همکاری لازم " راندنش باشد. با وجود این خودش ادعا میکند که از زندانها - از جمله زندان قزل قلعه که دو سال پیش کاملاً تخریب شد - بازدید کرده و با زندانیان گفتگو کرده است. بشارتی " به خدا قسم " میخورد که " در زندانها مسائل جدی جریان دارند که ما بیه افتخار جمهوری اسلامی است (مجلس، ۲۳ فروردین ۱۳۶۰، یکی از این مسائل افتخار آمیز " این است که زندانیان هر شب جمعه یک اتاقی برای یک زندانی و " خانواده اش " - یعنی همسرش - خلوت میکنند خود این زندانی عقیده دارند که مستحق اعدام بوده است (همان جلسه مجلس). کسی چه میداند، شاید این فرد را هم در خاکرم کسی جاسوس ساواک یا شکنجه در رژیم شاه هم به خاطر خودش خدمتیارش یک اتاقی در زندان برای او " خانواده - اش " - که یک زن ساواکی بود - خلوت میکردند.

محمد علی منتظری - شلول بندی که به گفته پدرش دیوانه و تیار زمین در مان است، " وکیل مردم نجف آباد " در مجلس شورای اسلامی، و عضو هیات بررسی شایعه شکنجه " است، البته پاسوت تمام پیوندهای امام - منتظری هم - به گفته موسوی اردبیلی " به علت تراکم کار " و به گفته بشارتی " به علت مسافرت " با هیات همکاری های لازم " راندنش است. اما او هم مدعی است که " در مورد شکنجه رسیدگیهای لازم صورت گرفته " (مصاحبه با خبرنگاری پارس، مطبوعات ۲۰ فروردین ۱۳۶۰). در حالی که به گفته موسوی اردبیلی " کار بررسی شکنجه به نتیجه نرسیده است " (۵۹/۱/۱۹) منتظری ادعا میکند که " بطور خلاصه میتوان گفت که نظام حاکم بر پارت - جوشی، و با بررسی دادگاهها و زندانهای ما بیهیچوجه مبتنی بر شکنجه نیست " (همان مصاحبه).

اگرچه منتظری تلویحاً " وجود " موارد معدودی شکنجه را تأکید میکنند و آنها را به عوامل غیر مسئول نسبت میدهد، بشارتی ساواکی در همان مصاحبه قاطعانه میگوید حتی یک مورد هم شکنجه در زندانها ما دیده نشده، و فقط تعداد معدودی ایذاء و آزار که جنبه شخصی داشته دیده شده، و عا ملین آنها تحت تعقیب قرار گرفته اند. ... موارد دیگر عبارتند از " خود - زنی " بود. " البته " خود زنی " که مجازات ندارد.

بقیه در صفحه ۸

هفته نامه
رهائی
نشریه
سازمان وحدت کمونیستی